

ثانیا، نویسنده وحدت کمونیستی ممکن است احتمالا خودش بپندارد که صرفا عینیات و واقعیات تاریخی را نوشته است، اما در واقع نه فقط با انتخاب عینیات تر معین، طبقه خود را نیز انتخاب کرده است، بلکه با حرارت تمام به نفع منافع این طبقه شعاری می دهد، ایشان صرفنظر از اینکه تمام واقعیات و عینیات مربوط به رابطه کارمزدی و سرمایه در بازار داخلی چنین کشوری را ندیده گرفته است، در انتهای نقل قول فوق انزجار خود را از "دولت های دست نشانده و نوکر مآب" در کشورهای تحت سلطه که از سیاست حمایت گمرکی از "مصنوعات داخلی" استنکاف می کردند، با شدت تمام ابراز می کند. این یک جهت گیری طبقاتی در قبال واقعیات است. هر کس این بند را بخواند کیفرخواست بورژوازی صنعتی بومی را در آن می بیند که حقوق ضایع شده خود را فهرست وار و در جزئیات ذکر کرده است. کیفرخواستی که بسیار قبل از اینها با بلاغت بسیار بیشتری از وحدت کمونیستی توسط امثال "گونا رمیردال" و "ژانول پریش" در آکادمی بورژوازی و حتی در زیر کمیته های سازمان ملل مطرح شده است. سوال می کنیم: در صورت "حمایت" از مصنوعات داخلی، مثلا پارچه، لباس کارگران گرانتر می شد یا ارزانتر؟ "مصنوعات محکم و ارزانتر خارجی" خاطر چه کسی را می آزارد، تولیدکنندگان داخلی یا مصرف کنندگان مزدبگیر را؟ حمایت گمرکی از صنعت داخلی و لذا رواج تکنیک های عقب مانده و کار بومی، عرق چه کسی را در می آورد؟ قطعا "ژاپن شدن" ایران، اگر قبل از دوره معاصر اتفاق افتاده بود، ما را در موقعیت بهتری برای مبارزه علیه کل سرمایه داری قرار می داد، اما تنها یک سخنگوی بورژوازی صنعتی بومی می تواند تصویری سراپا گل و بلبل از پروسه "کلاسیک" (یعنی "تولد سرمایه به عرق درخون و عرق" - مارکس) بدهد و این ناله و افسوس را از نقض این پروسه در ایران به هوا بلند کند و یک کلمه، حتی یک کلمه، راجع به مشقات "ژاپن شدن" برای کارگری که با رطافت فرسای این پروسه را قرار است بدوش بکشد سخن نگوید. خانم اسفندیاری و رودسرما به جهانی به بازار داخلی کشور توسعه نیافته را می بینند، اما ترجیح می دهد صرفا "تاثیرات منفی" این پروسه را بر "کسب و کار" بورژوازی بومی بررسی کند. حال آنکه اتفاق "ساختاری" بسیار مهمتری که از لحاظ تاریخی در طول این پروسه افتاد، تشبیت شدن موقعیت رحمتکشان این کشورها به مثابه فروشندگان فقیرترین نیروی کار بود. (ظاهرا تا ابد با بدکارها این باشد که وجود طبقه کارگر و نقش محوری نیروی کار در هر نوع تحلیل "مشغلات اساسی" سرمایه داری را به این و آن یادآوری کنیم!). ثالثا، خواننده با پدیده این مقدمه چینی های وحدت کمونیستی بدقت توجه کند. بحثی که قرار است بالاخره موانع ساختاری دموکراسی بورژوازی را توضیح دهد فعلا با توضیح موانع تاریخی رشد سرمایه صنعتی در کشورهای نظیر ایران و موانع شکل گیری منافع بزرگ بومی آغاز کرده است. بسوی تند نتیجه گیری محتوم "دموکراسی = صنعت و سرمایه داری مستقل" از همینجا بلند شده است.

مورخ ماسپس وارد مرحله دوم رابطه امپریالیسم با کشورهای عقب افتاده می شود، یعنی دوره ای که نیازا امپریالیسم به صدور کارگاه های صنعتی، "نوعی صنعتی شدن" کشورهای

تحت سلطه را الزامی و گریزناپذیر می‌کند. اما چرا "نوعی صنعتی شدن" و نه صنعتی شدن بدون گیومه؟ بورژوازی صنعتی ما از الگوی ژاپنی خودکوتاه نمی‌آید، صنعت وقت‌بسی شایسته چنین نامی است که سرمایه‌داران را برانی، تحت قبایله مالکیت خودش و درجه‌ها رچوب تعامیلت ارضی‌اش، از شمش فولاد تا سلول حافظه‌کا مپیوتر را خودش تولید کند و در پیشگاه بورژوازی کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری سرافکننده و توسری خورنبا شد؛

"همه این عوامل [نیازا مپریالیسم به مدورکا لاهای صنعتی و رشد نسبی جوامع عقب مانده] با اضافه نیروی کار ارزان [این تنها موردی است که آ بین عبارت، لابد با الهام از همان "بحث‌های داخلی سال ۵۳" در این مقاله آمده است] در اینگونه کشورهای و نیز تغییرات تدریجی ساختاری در آنها، زمینه صنعتی شدن این کشورها را فراهم می‌کرد و امپریالیسم رابطه نوعی از "صنعتی شدن" در این کشورها علاقه مند ساخت. با توجه به این نکته طبیعی است که محتوا و شکل چنین صنعتی شدنی که دارای پیامدهای خاص اقتصادی و اجتماعی خویش نیز می‌باشد - با زدر تطابق بسا نیازهای مرحله‌ای سرمایه‌جهانی و تقسیم کار جهانی و امکانات فراهم شده - در این جوامع انجام بپذیرد." (همانجا ص ۲۵)

پس این "نوع" صنعتی شدن را باید در گیومه گذاشت چون در تطابق با سرمایه‌جهانی و تقسیم کار جهانی است. صنعتی شدن "واقعی" صنعتی شدنی است که در تطابق با نیازهای سرمایه‌بومی و تقسیم کار داخلی باشد! این فرهنگ لغات بورژوازی صنعتی بومی است که در رقابت با سرمایه‌جهانی کارش به "جنگ گیومه‌ها" کشیده است. برای کارگران ایرانی که در ایران ناسیونال، خاور، پالایشگاه و ده‌ها بنگاه تولیدی "منطبق با نیازهای سرمایه‌جهانی" کار می‌کند، همه اینها صنعت بدون گیومه است. مساله کارگر ملیت سرمایه و نیازهای ملی سرمایه نیست، بلکه خود سرمایه‌هاست. اما انتقاد و جدت کمونیستی به سرمایه‌داری ایران چیز دیگری است. نفرت از واردات، عشق به بازار حمایت شده و اختصاصی کارو کالا، عشق به داشتن یک پشتوانه صنعتی "موزون"، "ملی" که بتواند توسط دولت بورژوازی محلی محفوظ داشته شود و لذا در صحنه رقابت بین المللی کمترین تاثیر را از نوسانات بازار جهانی و سیاست‌های کشورهای رقیب بپذیرد (بعلاوه آینده نگری در مورد احتمال ورود به جنگ با رقبای که اهمیت خودکفایی صنعتی را صدچندان می‌کند)، اینها همه عواطف و "نیازهای" بورژوازی صنعتی یک کشور است که خانم اسفندیاری رسالت تکرار کسالت آور آنرا بر عهده گرفته است. تفاوت اینجا است که اگر بورژوازی این خرافات، این منافع ویژه طبقاتی، را علیه ما رکسیسم توسط متفکرین و احزاب رسمی و علنی خود مطرح می‌کند، خانم اسفندیاری آن را به عنوان "نقد ما رکسیستی" به خورد کارگر ایرانی می‌دهد.

بهر حال، مشخصات این صنعتی شدن "بد" و "کاذب" چیست؟ در اسطوره بورژوازی

ملی و مترقی" تک تک مولفه‌های این غرولند بورژوازی را بیرون کشیدیم و افشاء کردیم. وحدت کمونیستی سالها پس از آن جزوه، مجدداً یک به یک اقلام مانیفست اعتراضی بورژوازی بموی علیه سرمایه‌انحصاری را قاطعاً می‌کند:

"جریان صنعتی شدن از نوع وابسته‌آن که بطور عمده بعد از جنگ دوم جهانی در برخی از کشورهای تحت سلطه آغا زگردید، اگرچه وجه تولیدکالیبی را بطور غیرقابل مقایسه‌ای با گذشته گسترش داد و آن را به شیوه غالب (سرمایه‌داری) در بسیاری از این جوامع تبدیل کرد، اما از آنجا که این امر عمدتاً بر پایه نیازهای بازار سرمایه‌داری جهانی بوجود آمده بود مشخصات ویژه‌ای چه در نوع صنایع، چه در ناموزونی رشد، چه در تکان‌ها و صف‌بندی‌های طبقاتی، با خود به همراه آورد. صنایع، عمدتاً در تولیدکالاها، مصرفی یا در صنایع مونتاژ خلاصه می‌گردند، که خود از ماشین‌آلات، کالاهای نیمه‌تمام و مواد اولیه وارداتی استفاده می‌کنند. در عین حال بخش‌های مختلف تولیدی با آهنگی ناموزون رشد می‌کنند، پیشرفته‌ترین صنایع در استخراج نفت با عقب مانده‌ترین نوع بهره‌برداری از زمین همزیستی می‌کنند. این همزیستی در عین حال میان جدایی نسبی بخش‌های مختلف تولید با یکدیگرند. ... انتگراسیون در سرمایه‌داری جهانی وجه غالب عمودی است، مناسبات هر بخش از صنایع - در مرحله تولید - با بخش‌های همجوار داخلی به مراتب ضعیف‌تر است تا با همین بخش‌ها در خارج از مرزهای کشور."

(همانجا، ص ۲۱ - ۲۰)

مبادا نگاهی به رابطه خاص کار و سرمایه، بعنوان "یک ویژگی این جوامع بفرمائید! این تمام توصیف وحدت کمونیستی از آن مشخصات اساسی فرماسیون سرمایه‌داری در ایران است. کار و نیروی کار کاملاً از قلم افتاده است، توصیف اوضاع صنعتی آنهم از موضعی ناسیونالیستی، توصیف مشخصه‌های اساسی سرمایه‌داری قلمداد شده است. نیاز سرمایه‌داری، "تقسیم کار و تحمیلی"، "تولیدکالاها مصرفی"، "صنایع مونتاژ"، "ماشین‌آلات وارداتی"، "اقتصاد ناموزون" و بورژوازی‌ای که یا پس از ۲۸ مرداد به "زور کودتا" به اردوگاه سرمایه‌داری رفت‌هاست و یا اگر نرفته‌است "گاهی در برابر کوهی" است، اینها مقولات و مفاهیمی است که قرار است مشخصات اساسی سرمایه‌داری در ایران را توضیح بدهد و نقد کند! هیچ چیز تازه‌ای در این نقد نیست که قبلاً توسط شریعتی و آل احمد و حزب رنجبران و راه‌کارگر گفته نشده باشد. اما باید انصاف داد، حتی متوهم‌ترین پوپولیس‌ها در سال ۵۷ هم تمام اینها را یکجا زیر هم ننوشتند بودند تا لااقل کارما را در افشای این شکواشیه بورژوازی ماده ترکند.

پس از این توضیح مشخصات اساسی سرمایه‌داری ایران، سرگس اسفندیاری وارد قلمرو سیاست می‌شود. رابطه این تحلیل اقتصادی با مسأله دولت و دموکراسی در ایران چیست؟ پاراگرافی که قرار است ما را از اقتصاد به سیاست ببرد اینست:

"ویژگی نقش رژیم های جوامع سرمایه داری پیرامون در حفظ و حراست و تامین منافع سرمایه داری و بالطبع سرمایه داری جهانی و مفروضات خود جامعه، یعنی دولتی بودن سیاست اقتصادی و دیکته شدن این سیاست چهار طریق داشتن قدرت اقتصادی، چه توسط ارباب و سرکوب به کل جامعه خود یک اجبار نشأت گرفته از سرمایه داری این کشورهاست."

(ص ۲۱)

پس منشاء "سرکوب و ارباب در کل جامعه" همانا "دولتی بودن سیاست اقتصادی" و "دیکته شدن این سیاست" است که نتیجه ناگزیر "سامانه" ویژه ای است که سرمایه داری در کشور پیرامونی بخود گرفته است (همان روند از میدان بدرشدن سرمایه صنعتی بومی و سلطه تقسیم کار بین العلی و "نوعی صنعت")، واضح است که در این تحلیل آلترناتیو وضع فوق "خصوصی بودن" سیاست اقتصادی و "دیکته شدن" این سیاست به بورژوازی خصوصی است. بعبارت دیگر تمرکز قدرت اقتصادی در دست دولت و تفوق سرمایه دولتی به سرمایه خصوصی مبنای استبداد قلمداد شده است. اما در همین بدوا مر یک خطای منطقی ساده در این عبارات به چشم می خورد، حتی بر مبنای خود این متن نیز "دولتی بودن" و "دیکته شدن" می تواند به دو وضعیت متفاوت منجر شود: عبارت "چهار عامل قدرت اقتصادی" و "چهار ارباب و سرکوب به کل جامعه"، خود به این معناست که ظاهراً دوره در برابر رژیم های سیاسی این کشورها قرار دارد، و تنها یکی از آنهاست که متضمن استبداد آمریان است. نفس "دولتی شدن" و "دیکته شدن" سیاست اقتصادی، با مقدماتی که خود در بحث آمده است، به خودی خود لزوماً ناقض دموکراسی بورژوایی "نهاده" نیست، زیرا می تواند بدون اعمال ارباب و سرکوب سیاسی (در مقیاسی که ما تجربه کرده ایم) و عمدتاً از طریق "اعمال قدرت اقتصادی" تامین شود. انگلستان دهه ۶۰ و اوایل ۷۰ و اسکاتلندیناوی امروز نمونه هایی از دموکراسی بورژوایی توأم با اقتصاد تحت کنترل دولت هستند. ادعای نامه سرمایه دار صنعتی خصوصی ما علیه "دولت"، به خودی خود وجود سرکوب و اربابی را که در کشورهای تحت سلطه هر کل جامعه است توضیح نمی دهد. بعبارت دیگر خامه اسفندیاری نمی تواند نشان دهد که زورگویی سرمایه داری از طریق دولت "دست نشاننده" و نوکر مآب "اش به بورژوازی غیر دولتی و قبضه شدن و دیکته شدن سیاست اقتصادی توسط دولت به بورژوازی خصوصی، منشاء ارباب و سرکوب در کل جامعه است. قاعدتاً دیدگاه عتیقه ای که استبداد بورژوایی را نه از خصوصیات رابطه کار و سرمایه، بلکه از رابطه درونی متقابل اقشار سرمایه با هم (سرمایه خارجی و داخلی، دولتی و خصوصی) استنتاج می کند با دیدبار دیگر همینجا به بن بست نظری خود برسد. اما خیر، وحدت کمونیستی می گوید حکمی را که نتوانسته است بطور تحلیلی اثبات کند، از طریق سر خوردن لای جملات و بایک "چه" و "چه" در ذهن خواننده مثبت کند. گویی اینجا اثبات شده است که قربانی و موضوع اصلی استبداد، قشر "بومی" سرمایه است که با سیاست اقتصادی دولتی بر او "دیکته" شود تا "سامانه" اقتصادی ای که تاریخاً حاصل "نیازهای سرمایه جهانی" است،

بتوانند کار کنند. کارگر قربانی شانوی و تبعی این استبداد است! کسی که بخواهد بورژوازی صنعتی بومی و سرمایه صنعتی داخلی و خصوصی را تطهیر کند و در تناقض با استبداد بورژوازی قلمداد نماید، واقعاً به یک چنین "چه‌وجه"‌هایی نیاز دارد.

نویسنده مقاله در ادامه بحث تفاوت اساسی میان دولت در کشور نظیر ایران با دولت‌های بورژوازی در اروپا را به زعم خود توضیح می‌دهد، و اینجا دیگر در تشریح بورژوازی از اتهام "ارباب و سرکوب" سنگ تمام می‌گذارد. تفاوت ایندو نوع دولت از قرار معلوم تماماً در این است که اگر دولت در جریان رشد کلاسیک سرمایه‌داری در اروپا ابزار بورژوازی روبه‌عروج بود و لذا وسیله‌ای در عمل انقلابی بورژوازی علیه فئودالیسم و جلوه‌های گوناگون آن بود، در ایران این دولت از بورژوازی فاصله دارد، "بالای دست" بورژوازی است و "منافع مستقل" خود را دارد. ریشه استبداد را اینجا باید جستجو کرد، در جدایی تاریخی دولت از بورژوازی و انقلاب بورژوازی:

"اگر در جامعه اروپایی دولت مدرن به عنوان حاصل پیشرفت اجتماعی و مبارزه طبقاتی بوجود آمد، در ایران عقب مانده و عقب نگه داشته شده دولت که در دوران قاجار به دولت شبه فئودالی - با گذشته استبداد شرقی استحاله یافته بود، در خدمت نفوذ و گسترش سرمایه‌داری بکار گرفته شد. دولت در ایران نه حاصل یک تحول بورژوازموکراتیک، حتی نیمبند، بلکه همچون وسیله‌ای در خدمت استعمار و استراتژی نفوذ امپریالیسم بود. شاید حتی اطلاق "مدل پروسی" برای رشد سرمایه‌داری ایران از دقت علمی برخوردار نباشد، چه در مدل پروسی رشد، این بورژوازی تجاری - صنعتی بود که پس از پیدایش مناسبات تولیدی سرمایه‌داری... طی یک گذار تدریجی قدرت سیاسی خود را مستقر گرداند. ولی در ایران دولت... در خدمت گسترش مناسباتی قرار می‌گیرد که از آغاز تا کنون، بجای ایفای نقشی انقلابی و دگرگون‌کننده، خود همواره پیش‌تاز اسارت بوده است. "دولت بورژوازی" [گیومه در اصل است] در ایران نه فقط دولت "میانجی" [!] طبقات، نه فقط مدافع کل کارکرد سیستم و نه صرفاً خامن "بازتولید اجتماعی" سرمایه‌داری است، بلکه علاوه بر آن خود بزرگترین سرمایه‌دار است و نقش "میانجی گرایانه" "تدافعی" و "سرکوب" آن نه صرفاً در فقط سیستم بلکه در تداوم و نگهداری و حفظ خود نیز مبنی باشد. حفظ خود به مثابه دولت سرمایه‌داری، رقابت آزاد، دوران شکوفایی سرمایه‌داری در غرب، در ایران عقب مانده جا پیش را به کنترل دولتی بر روی اساسی‌ترین منابع تولیدی می‌دهد. "دولت" در این جامعه علاوه بر کارکرد سیاسی... دارای نقشی اقتصادی نیز می‌گردد، بوروکراسی صرفاً در خدمت تسلط طبقه معین نیست، خود بوروکراسی، اجزاء به هم پیوسته کل طبقه را به نمایش می‌گذارد. دولت نقش بالادست در تنظیم امور جامعه را ایفاء می‌کند."

وتازه اگر لیبرال بنا می‌دشان ناراحت هم می‌شوند! اینجا با دفاعیه‌های لیبرالی از سرمایه‌صنعتی خصوصی و رقابت آزاد و با شکوایه‌های علیه دخالت دولت در اقتصاد مواجهیم. اگر امپریالیسم دولت استبداد شرقی را وام نمی‌گرفت و بعنوان محافظ "سیستم سرمایه‌داری" به بورژوازی داخلی تحمیل نمی‌کرد، اگر دولت به همان "کارکرد سیاسی" خود بسنده می‌کرد و در اقتصاد فضولی نمی‌کرد، هم صنعت و هم دموکراسی بورژوازی "نهادی" می‌شد. امپریالیسم "دستهای نامرئی" آدام اسمیت در اقتصاد، و "دستهای نامرئی" لیبرالیسم در سیاست، یعنی در واقع دستهای بورژوازی صنعتی بومی را بست و دولت قاچاق را با بسته‌بندی و وظایف جدید به بورژوازی ایران حقیقه کرد! بوروکراسی نقش بالادست گرفت! حتی اطلاق "مدل پروسی" به این سیستم از آنجا که پای بورژوازی تجاری - صنعتی را به میان می‌کشد از لحاظ "علمی" درست نیست! حتی بیرون آوردن "دولت بورژوازی" از گیومه هم درست نیست. زیرا آنچه امروز در ایران وجود دارد نه سرمایه‌داری و دولت بورژوازی ایران، بلکه سرمایه‌داری و دولت مطلوب امپریالیسم است و باید میان امپریالیسم با بورژوازی صنعتی بومی تمیز قائل شد!

اما چرا دولت دخالت کرد در ایران مثل دولت‌های دخالت‌گرا اروپایی در دهه قبل از آب درنیا مده و بجای "اقتصاد رفاه" راه سرکوب عربیان را پیشه کرده است؟ باز هم لعنت به این سرمایه‌داری "دفورمه" که امپریالیسم به وحدت کمونیستی تحمیل کرده است:

"در عصر جهانی شدن سرمایه، در عصر ادغام سرمایه‌داری ایران در بازار جهانی، این دولت نیز جزئی از آن بیکره جهانی است [یعنی نباید آن را به پای بورژوازی داخلی نوشت] طبق قوانین و نیازهای خاص آن حرکت می‌کند و در قوانین سرمایه، هیچ قانونی مقدس تر از سود نیست. و این باز دهی سود است که مسیر رشد انباشت را فراهم می‌کند. بازدهی سود بیشتر؛ عموماً انباشت حاصل از سرمایه‌نه مجدداً بطرف بازار داخلی [وطن] - برای سرمایه‌گذاری مجدد و همگون کردن یک رشد همه‌جانبه یا بمنظور ایجاد نوعی رفاه یعنی "دولت رفاه اجتماعی" - بلکه عمدتاً بسوی متروپل، در جایی که تضمین امنیت بیشتر برای سرمایه و احتمالاً امکان حصول سود بیشتر فراهم است، میل می‌کند [این تئوری "امنیتی" ارزش یک نوآوری جدی است. ما نمی‌فهمیم با این حساب سرمایه در کشورهای متروپل چرا اصولاً از جای اول خود تکان می‌خورد. علت این امر را... عمدتاً در عدم امکان نسبی بوجود آمدن پیش‌شرط‌های اقتصادی و اجتماعی در جوامع پیرامونی نظیر ایران در ظل دولت سرمایه‌داری باید جستجو کرد. همچنین پائین بودن سطح بازاری کار... چه از نظر سطح پائین تکنیک، چه از نظر درجه نازل تخصص کارگران] واقعاً عذر می‌خواهیم [امکان پائین آوردن زمان کار لازم و بالا بردن درجه استثماری به مفهوم علمی کلمه] مبادا فکر بد کنید، صحبت سر مفهوم علمی

کلمه است] را نمی دهد. به عبارت دیگر سرکوب مشخصه ما هوی سرما پهداری
دفرمه و عقب مانده کشورهایی نظیر ایران است.

(ص ۲۷، گروه ها و تا گیدات از ماست)

این هیچ شباهتی به تحلیل مارکسیستی شرایط تولید و با ز تولید استبداد مطلقه بورژوازی
در ایران امروز ندارد. این مرثیه ای در عزای ضعف تاریخی بورژوازی صنعتی ایران
چهار لحاظ اقتصادی و چهار لحاظ سیاسی است. به زعم وحدت کمونیستی امپریالیسم با
ممانعت از رشد اقتصادی سرمایه داری صنعتی "موزون" داخلی، زمینه های ساختاری
دموکراسی بورژوازی در اقتصاد کشور را منتفی کرد. در سطح سیاسی نیز دولتی را به
بورژوازی و به این اعتبار به کل جامعه تحمیل کرد که منافع "خاص خود" را بعنوان یک
دولت دنبال می کند و بیانگر قدرت سیاسی بورژوازی داخلی نیست. بورژوازی داخلی
حامل دموکراسی بوده است. امپریالیسم از شکل گیری جامعه مطلوب این بورژوازی چه
در سیاست و چه در اقتصاد جلوگیری و "سازماندهای" اقتصادی ای را به او تحمیل کرد که
استبداد ناشی از آن است. اختناق و سرکوب نهضات منبسط کننده نرخ استثمار
علیرغم سطح فنی نازل، بلکه ناشی از پائین بودن نرخ استثمار است! اختناق و
سرکوب نه ناشی از پائین بودن زمان کار لازم (یعنی پائین بودن سطح معیشت و سهم
کارگران از کل تولید اجتماعی) بلکه حاصل بالابودن آن (بالابودن سهم کارگران از تولید)
است! اختناق و سرکوب نه ناشی از سرمایه داری، بلکه ناشی از عقب ماندگی سرمایه
است! استبداد دغریان نهضات منبسط سرمایه داری، بلکه مانده های امنی و گریزان به
متروپل بوده است!

از این موضع است که وحدت کمونیستی به بورژوازی انتقاد می کند، به بورژوازی
باید تاخت نه از آن رو که پایه طبقاتی، سازمانده و ضامن استبداد و سرکوب در ایران است،
بلکه از آن رو که قدرت به کرسی نشاندن اهداف دموکراتیک خود (!) را در برابر این استبداد
ندارد! گوش کنید، دعوی خانگی است:

"بورژواها هنوز بعد از یک قرن از پیدایششان در صحنه اقتصادی - سیاسی و
پس از دوده قدرت پاهای شان در ایران، آنقدر ناتوان و زیون و بی فرهنگ اند
که در مقابل مثنی آخوند فکسنی یا رای مقاومت ندارند. پیدایش و رشد این
بورژوازی، بخاطر تولد ناقص الخلقه و دخالت امپریالیسم آنچنان با عوجاج
همراه بوده است که ما امروزه (نه تنها امروزه بلکه حتی در دوران "شکوفائی
اقتصادی" شاه)، با جامعه سرمایه داری غیر پیشرفته، غیر مدرن و نامتمدن مواجه
هستیم. جامعه ای عقب مانده."

(ص ۲۵)

می بینید چگونه یک دخالت بوروکراتیک و نابجا هنگام زایمان و یک تربیت غلط
و معوج از بورژوازی ایران، یعنی کودک پاک سرشتی که می بایست پیشرفت، تمدن و
شکوفائی خارج از گیومه به بار بیاورد، چه موجود دست و پا چلفتی، ناتوان و ذلیل ساخته

است؟! استبداد دوسرکوب حاصل سرمایه داری غیر پیشرفته و غیر مدرن و "نامتمدن" ایران است. امپریالیسم، "شیطان بزرگ"، عنصر تاریخی این پیشرفت و تمدن و مدرنیسم را در غنچه‌ها کرد. فرزندان سیاسی این بورژوازی امروز بر سر این اجداد بی کفایت خود فریاد می‌کشند. بی حقوقی سیاسی کارگران و کل جامعه حاصل عمل بورژوازی، عمل کل بورژوازی، وضا من سودا و، بلکه حاصل تمکین و بی عملی بورژوازی در قبال امپریالیسم است! حتی این "آخوندها" هم به زور امپریالیسم به بورژوازی تحمیل شده‌اند!

اگر "اسطوره بورژوازی ملی و مترقی" وظیفه‌ای برای خود قائل بود دفن کردن این توجیهات بورژوایی و این پرده‌پوشی از خصلت طبقاتی اختناق و سرکوب و بی حقوقی مطلق سیاسی در ایران بود. بورژوازی ایران در این اختناق سیاه (اعم از شاهنشاهی و اسلامی) تا مغز استخوان ذینفع است. این استبدادی است که خود را ویران کرده و هر روز باز تولید می‌کند. اساس این استبداد سیاه، نیاز بورژوازی به تحت انقیاد نگاه داشتن طبقه کارگر در ایران است. در کشوری که در آن کار با یداران همانند مبارزه برای بهبود شرایط کار با ید غیر ممکن باشد، این استبدادی است که در ایران مانند ده‌ها کشور تحت سلطه دیگر روی دیگر سکه‌ها هر سازی‌های بورژوا - دموکراتیک در اروپای غربی و آمریکا است. بدون آپارتاید، بدون شاه، بدون خمینی، بدون پینوشه، بدون مارکوس، بدون جلوه مادی گرایش ذاتی سرمایه داری عصر حاضر به استبداد در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم، سود آوری سرمایه در مقیاس جهانی و لذا ثبات پارلمانی خود کشورهای متروپل به مخاطره می‌افتد. بورژوازی ایران از صدقه سر این استبداد به خوان یغما دسترسی داشته است. بی گیومه یا با گیومه، حساب بانکی و کیف پول و انبارهای این بورژوازی در دو دهه گذشته در ایران، گواه یک شکوفایی عظیم در استثمار بورژوایی طبقه کارگر است. تنها کارگر غیر متشکل، کارگر غرق در خرافات، کارگری که نه فقط اتحادیه و حزبش، بلکه حتی اندیشیدنش به منافع صنفی و طبقاتی با جوخه‌های اعدام پاسخ می‌گیرد می‌تواند چنان ارزان باشد که علی‌رغم ترکیب تکنیکی پاشین سرمایه بطور متوسط، چنین کوهی از ارزش اضافه بیا فریند. استبداد دوسرکوب از رابطه ناگزیر سرمایه با کار در عصر امپریالیسم نشأت می‌گیرد، در کشور تحت سلطه بطور اجتناب ناپذیری مادیت می‌یابد و بر رابطه سرمایه با سرمایه نیز سایه می‌اندازد، نه برعکس. هر ادعایی جز این قد علم کردن در برابر واقعیات روشن جامعه ایران برای پوشاندن ماهیت طبقاتی اختناق سیاسی در ایران است. اول باید رابطه سرمایه و کار را دید و "آنگاه" به سراغ تحلیل نتایج رقابت تاریخی و غیر تاریخی میان اقشار بورژوازی رفت.

بهر حال وحدت کمونیستی پس از آنکه بی‌هیچ نیازی به بررسی رابطه کار و سرمایه، خصوصیات اساسی سرمایه داری ایران و موانع بنیادی "نهادی" شدن دموکراسی بورژوایی را تحلیل کرد، به سراغ ماتریال "فیزیکی" استبداد، یعنی عمال سرکوب می‌رود. اینجا نیز یک عامل "ساختاری" دیگر پیدا می‌کند که با زهم ننگ آن دامنه بورژوازی را نمی‌گیرد: لومپنها، اقشار حاشیه تولید که "شالوده اختناق اند":

"عدم وجود بورژوازی صنعتی در یک حد پیشرفته، وعدم وجود پرولتاریای قوام یافته در آن سوی دو قطب واقعی اجتماع را می توان نه فقط از طریق بررسی تحلیلی آمار، بلکه با مراجعه مستقیم به خود جامعه نیز نشان داد؛ وجود اقشار وسیع میانی، با نحوه تولید و توزیع خاص خود، با فرهنگ و مسائل ویژه خود، ... نشانه‌ای از این امر است. این اقشار میانی شالوده اختناق اند. شیوه زندگی گذشته و فعلی آنان، اگر با مفهوم دموکراسی بورژوایی در تناقض هم نباشد، حداقل با آن بیگانه و نا متجانس است. حاشیه نشینان شهرها که ریشه در زندگی روستایی دارند و لومین پرولتاریا غالباً بهترین منبع تغذیه "فیزیکی" دولت های پیرامون [و البته نه بورژوازی پیرامون!] در سرکوب آزادی اند. این که در جوامعی مانند ایران شعبان بی مخ ها، طیب ها و ماشاء الله قصاب ها تعزیه گردان میدان سرکوب میشوند تصادفی نیست. اقشار عقب مانده و لومین پرولتاریا ارتش ذخیره دولت سرمایه داری در سرکوب مخالفین خود در جامعه پیرامون اند."

(ص ۲۸، گروه آزماست)

با زمشا هده می کنیم که بورژوازی داخلی بخصوص اگر در یک "حد پیشرفته" باشد، بی تقصیر است. اقشار میانی و حاشیه ای و فرهنگ ویژه و غیر بورژوایی شان از یکسو و دولت سرمایه داری، اما بالای دست بورژوازی از سوی دیگر، عاملین و آمرین سرکوب اند! این دیگر تظہیر بورژوازی به توان بی نهایت است. اولاً چه کسی است که نداند چاقو کشان و چماق بدستان در همه جوامع سرمایه داری با هر "ساختار"ی به وفور یافت میشوند، چه کسی است که نداند که دستجات باندسیاهی، فالانژ و فاشیست زائده های شبه نظامی بورژوازی اند که بطرق ماوراء قانونی و علی الظاهر "خارج از کنترل دولت بورژوایی"، حداکثر وظایف ارتش و پلیس شسته و رفته بورژوازی بزرگ و قوام یافته و پیشرفته را تکمیل میکنند. چه کسی است که نداند هدف مستقیم این دسته های اوپاش در وهله اول کمونیست ها و کارگرانند، چه کسی است که نداند نمونه های کاملاً مشابه این دستجات در انگلستان، فرانسه، ایتالیا، آلمان، آمریکا، ژاپن، شیلی، آرژانتین و بطور خلاصه در تمام کشورهای سرمایه داری اعم از اینکه "بورژوازی و پرولتاریای قوام یافته" در آن کاملاً از لحاظ "آماری" سر جای خود ایستاده باشند یا خیر، توسط راست افراطی در درون خود بورژوازی سازمان می یابند و رابطه تشکیلاتی مستقیم با اتحادیه های کارفرمایان دارند. چه کسی است که نداند از سیاه جامگان آقای داریوش فروهر (که بدلیلی که بر ما معلوم نیست در ردیف شعبان بی مخ قرار داده نشده است) تا سیاه جامگان اسوالد موزلی در انگلستان صنعتی و "فرا صنعتی"، همه عمال باندسیاهی بورژوازی قوام یافته حاکم بوده اند. خانم اسفندیاری اگر یک سطر لنین بخواند می فهمد که این عملکرد خود سرمایه "پیشرفته" است. ثانیاً، این حد از "تمدن گرایی" دیگر بخشودنی نیست که انسان در بررسی "شالوده فیزیکی اختناق"، ارتش و پلیس را لابد صرفاً به این خاطر که لباس فرم و

صبحگاه و شامگاه و تجهیزات "مدرن" دارند از قلم بیندازد و به سراغ چاقوکشانی برود که زاده کوچکی بردستگاه عظیم و حرفه‌ای سرکوب بورژوازی اند. اذعان می‌کنیم که برای یک روشنفکر سلیم‌النفس که از خیابان عبور می‌کند، چاقوکش پدیده چندان آوری است. اما با وریفرا ما شید سرکوب و اختناق امروز در "کشورهای پیرامون" و متروپول اساسا توسط پلیس مخفی و علنی و دستگاه عریض و طویل ارتش سرپا نگهداشته شده است. خانم اسفندیاری دستگاهی که آگاهانه توسط بورژوازی سازمان یافته و حفظ می‌شود را از یاد می‌برد تا در اقصای "حاشیه شهر" دنبال "شالوده اختناق" بگردد. این شایسته کسی که نام خود را کمونیست گذاشته است نیست. ثالثا، باید گفت که این نشانه‌های خام اندیشی و خوشبختی خاتم اسفندیاری به فرهنگ اروپایی نیست، و یا اگر باشد این خوشبختی تصادفی نیست. این نتیجه اجتناب‌ناپذیر دیدگاهی است که از پیش حکم به برائت بورژوازی "میهن خویش" داده است. امپریالیسم به مثابه عامل "خارجی" و اقصای میانی به مثابه پدیده‌های "غیر بورژوایی" و خارج از جامعه "متعارف" بورژوایی، اینها عاملین مصیبت‌های سیاسی مردم ایران قلمداد می‌شوند، بورژوازی در این میان بسی کفایت هست، عاجز هست، اما مقصر نیست!

کاش کار به همینجا ختم می‌شد. از نقد بورژوا - صنعتی به استبداد تاجمله لیبرال - سلطنتی معروف "مردم مالیات دموکراسی را ندارند" یک گام فاصله است و متاسفانه خانم اسفندیاری عملا این گام را هم برمی‌دارد:

"علاوه بر عوامل ملی که در بالابردن مردم، عوامل مهم دیگری نیز وجود دارند که می‌توان و باید آنها را جزء موانع ساختاری برقراری دموکراسی بورژوایی در ایران دانست... آنچه که در مقوله سنت، آداب و فرهنگ و پیشینه تاریخی یک ملت می‌گذرد مهر خود را تا سالیان سال بر پیشانی آیندگان نیز خواهد نشانند. جامعه آسیایی و شکل حکومتی ویژه آن (استبداد شرقی)، پراکندگی جمعیت، مالکیت دولتی زمین و فروپاشی مکرر جامعه سنتی در درون خود... شکست‌های مکرر در مقابل اقوام وحشی و بیابانگرد [!] و غیره همه چنان گذشته و تاریخی را می‌سازند که در اساس خود با پیش شرط‌های لازم برای دموکراسی بورژوایی تجانس ندارند.

اینکه در جامعه ایران شاه، "شاه" می‌شود و خمینی، "خمینی"، اینکه "چشم و گوش" شاه، قابلیت تبدیل به ساواک و دستگاه جهنمی "ساواک"، قابلیت تبدیل به "ساواک" یا "وازر اطلاعات" و غیره را دارد، و اینکه اساسا انقلاب، رهبری مانند خمینی را برمی‌گزیند هیچ اتفاقی نیست. اینها علاوه بر مسائل دیگر، دلالت بر عقب ماندگی فعلی جامعه از یکسو و عقب ماندگی تاریخی جامعه از سوی دیگر دارد. این که جامعه بهر رواج دموکرات منشی نیست، یک امر تصادفی نیست. اینها به گذشته تاریخی ما، به نحوه معیشت

مان، به وابستگی مان به تولید بسته آسیایی، به نقش دیوان سالاران و غیره مرتبط است، و اینها همه مولد ذهنیت غیردموکراتیک و غیرآزادمنشانه در جامعه مروزی است." (ص ۲۹، تاکیدازماست)

براستی که مشمئزکننده است، گویی تمام این کلمات از ادبیات کولونیالیستی اروپای قرن نوزدهم وام گرفته شده است. به همه چیز باید آویزان شد، پای اقوام بیابانگرد (پان ایرانیسم فردا علا) را به میان کشید، یک ملت و یک جامعه بطور کلی در گذشته و حال و آینده را جا سوس پرورویی فرهنگ و استبداد پذیر خواند، اما از واقعیت عریان جامعه مدرن بورژوازی که بنیاد بی حقوقی و علت فقدان "دموکرات متشی" است نباید سخنی به میان آورد. از نیاز سرمایه و بورژوازی به تحمیل بی حقوقی به توده مردم، به سازماندهی اشاعه خرافات و به اختناق که خود مانع شکوفایی فرهنگ آزادمنشانه ایست که جامعه تاکنون تنها در دوره های انقلابی فرصت بروز آن را در مقیاس وسیع یافته است، نباید نام برد. عالیهنا بان! ارزشها و اخلاقیات حاکم بر جامعه اخلاقیات طبقات حاکم بر جامعه است. این رایبای همان طبقات حاکمه بنویسید، هر جا قدرت کنترل و اعمال قهر این طبقات سست شده است، محروم ترین بخش های همین مردم "آسیایی" و "غیردموکرات"، مانند زحمتکشان هر گوشه دیگرجهان، عالیترین جلوه های دموکراتیسم، انسانیت و شرافت بشری را از خود بروز داده اند. در مقابل این افاضات لیبرالی و این تکرار غرولندهای مبتدول در محافل جبهه ملی، واقعیت انقلاب ۵۷ تصویر دیگری را قرار داد. یگانگی عاطفی و آزاداندیشی قبل از علم شدن خمینسی از پاریس و گوادلوپ کشورهای "دموکرات منش اروپایی"، تحریم اسرائیل و آفریقای جنوبی توسط کارگران نفت قبل از قیام را بخاطر آورید، اینها هم گوشه هایی از یک فرهنگ "موجود" در جامعه است که عا مدانه توسط بورژوازی سرکوب و منحرف می شود. عقب ماندگی هایی که خاطر شما را آزرده است نه جزء "ذاتی" فرهنگ این مردم زحمتکش، بلکه محصول بازتولید شونده سیستم سرمایه داری مدرن مروزی و لازمه سودآوری همان بورژوازی داخلی است که خود شما امروز صلیب برآشتش را به دوش می کشید. اگر چپبزی مانع دموکراسی (از هر نوع) در ایران باشد بی شک اخلاق و فرهنگ مردم نیست، این تعابیر را به مردم شناسی استعمار بسپارید. جواس طبقه کارگر را پرت نکنید، انقلاب علیه بورژوازی با سرعتی بسیار بیشتر از آنچه در تخیل شما می گنجد فرهنگ و اخلاقیات پوسیده بورژوازی حاکم بر جامعه ایران را از میان خواهد برد.

وبالآخره اینجا است که به مفهوم "نهادی" شدن دموکراسی در سیستم فکری وحدت کمونیستی پی می بریم. اگر تا بحال تصویری سیاسی - حقوقی از این عبارت وجود داشته است، امروز با بدان را کنار گذاشت. مسأله بر سر همان فرهنگ و اخلاقیات و "ارزش های دموکراتیک" است که خانم اسفندیاری از مشاهده آن در ایران قطعاً میدکرده اند، (ر. ک. به همانجا صفحات ۳۵ - ۳۰).

از این تحلیل های "ساختاری" بگذریم و به چند نمونه از اظهارات اقتصادی زمینی تر

وروزمره تر وحدت کمونیستی بپردازیم، بویژه اینکه در این نمونه‌ها وحدت کمونیستی مقداری از سواد اقتصادی خود را نیز در خدمت سرما به صنعتی به کمک می‌گیرد.

یکی از اعتراضات متداول سرما به صنعتی به دولت‌های بورژوازی این است که ارزش‌افزای که در بخش صنعتی (به معنی عام، یعنی تولیدی) ایجاد می‌شود در اشکال مختلف به بخش‌های "نامولد" اقتصاد کالنا لیزه می‌شود و لذا سهم خود سرما به صنعتی از ارزش تولید شده برای انباشت سرما به در بخش صنعتی نا کافی است. سرما به صنعتی خواهان آنست که ارزش‌افزای تولید شده هر چه بیشتر به سرما به گذاری در بخش "مولد" که موجب افزایش بارآوری، بالارفتن سطح تکنولوژیک و افزایش قدرت رقابت در مقیاس جهانی می‌گردد، اختصاص یابد. صرف نظر از رقابت دائمی سرما به صنعتی با سرما به‌های ربا پی و تجاری، یعنی سرما به‌های "نامولد" (از لحاظ تولید ارزش‌افزای)، نوک حمله بورژوازی صنعتی همواره علیه "خدمات" متمرکز می‌شود. خدمات شامل دو بخش دولتی و خصوصی است. سرما به صنعتی این بخش‌ها را هزینه‌هایی می‌بیند که به سرما به تحمیل شده‌اند. اگر در دوره شکوفائی اقتصادی، سرما به صنعتی از قدر مطلق سهم خود در کل ارزش‌افزای راضی است و لذا حاضر است توسعه خدمات را بعنوان شاخصی از همان "تمدن" سرمایه‌داری که خانم اسفندیاری هم افسوسش را می‌خورد، بپذیرد، در دوران بحران تعرض واقعی به خدمات باید آغاز شود. سیاست عسرت و قناعتی که دولت‌های مختلف اروپایی بویژه از دهه هفتاد پیش رو قرار داده‌اند و بانک جهانی نیز به هر بدهکار خود تحمیل می‌کند، تماماً ناظر بر کم کردن این هزینه‌های "خدماتی" (مگر در رابطه با هزینه‌های نظامی) و کالنا لیزه کردن منابع سرما به گذاری به مجرای تولید صنعتی است. این یک سیاست بورژوازی - ناسیونالیستی است که اروپا و کمونیسم و سوسیال دموکراسی در این کشورها نیز در دوره‌های بحرانی تماماً، مگر با وارد کردن برخی ظرایف، می‌پذیرند و درست مانند اجزای راست افراطی به اجراء در می‌آورند. بازسازی پایه صنعتی اقتصادی برای افزایش قابلیت رقابت در صحنه جهانی و افزایش بارآوری کار محور این سیاست است که مستقیماً پلاتفرم سرما به صنعتی در این کشورها را منعکس می‌کند.

امثال راه کارگرو وحدت کمونیستی نیز متاسفانه به بلندگوی همین منافع تبدیل می‌شوند. "دولت پرخرج" و "رشد سرطانی خدمات" از ارکان تجزیه‌نا پذیر انتقاد این جریان‌ها از سرمایه‌داری ایران است. از جمله وحدت کمونیستی در مقاله "بحران سیاسی و اقتصادی رژیم و نقش روحانیت در گذار قدرت" در رهایی شماره ۲ آذر ماه ۱۳۵۷ چنین می‌نویسد:

"تولید ناخالص ملی (GNP) پس از انقلاب سفید سریعاً رشد یافت... درآمد ناخالص ملی حتی از تولید ناخالص ملی سریعتر رشد کرد. رشد سرطانی بخش خدمات موجب تفارق بیش از حد درآمد ملی و تولید ملی شد."

(ص ۶ و ۷، پراکتیزونتا کید در اصل است)

واقعا که فقط کم بودن هزینه های "خدماتی" ای که صرفاً آموزش درس اقتصاد به مردم شده است می تواند به چنین اظهار فضل جاهلانهای میدان بدهد. "رشد سرطانی" بخش خدمات موجب تفارق بیش از حد درآمد ملی و تولید ملی شد؟! احسنت به این سواد اقتصادی، یانه احسنت به این اشتیاق کور به دفاع از سرمایه صنعتی که حتی حاضر است تعاریف ابتدایی در محاسبات درآمد ملی را به این روز درآورد. وحدت کمونیستی ظاهراً فرمول جدیدی برای درآمد و تولید ملی کشف کرده است. از نظر ایشان درآمد ملی = تولید ملی + خدمات! این فرمول را باید تا چشم مکتب شیکاگو به آن نیفتاده است جایی به ثبت رساند. اجازه بدهید قدم به قدم جلو برویم.

(۱) اولاً، محض اطلاع نویسنده عزیز وحدت کمونیستی با پدید آمدن آوری کنیم که تولید ملی و درآمد ملی دو اسم مختلف برای یک چیز هستند و هیچ چیز نمی تواند مسخره تر از ایده "تفارق" این دو آنهاست. دلیل "رشد سرطانی خدمات" باشد، اینها دو اسم هستند برای بیان مجموعه ثروتی که در یک دوره معین (یکسال) بصورت مجموعه ای از کالا و خدمات به ثروت یک کشور افزوده شده است. برای محاسبه مجموعه درآمد یا تولیدات یک کشور در یک دوره معین سه روش وجود دارد، اول محاسبه جمع ارزش کالاها و خدمات نهایی تولید شده، یعنی محاسبه کل درآمد بصورت جمع ارزش محصولات تولید شده (اعم از مادی و یا خدماتی). با این روش در واقع ارزش درآمد ملی محاسبه شده است. همین پدیده را می توان بصورت جمع درآمد حاصله از این کالاها و خدمات محاسبه کرد، یعنی بصورت جمع درآمد کل اتحاد کشور که بصورت سود، مزدا جاریه و غیره دریافت شده است. این بیان دیگری از همان واقعیت است، در این حالت درآمد ملی محاسبه شده است. روش سوم اینست که مجموعه هزینه های کل جامعه (اعم از دولتی و خصوصی) را که حذف خرید کالاها و خدمات مصرفی و سرمایه های شده است محاسبه کنیم. در این حالت به هزینه ناخالص ملی (Gross National Expenditure) می رسیم. در محاسبات درآمد ملی اصل بر این است که هر سه روش به یک عدد منجر شود زیرا در هر سه روش یک پدیده واحد، باشد که از زوایای مختلف محاسبه شده است. اگر "تفارقی" در بین حاصل عددی این روش ها در کار باشد، که معمولاً هست، ناشی از خطاها و دشواری های اجتناب ناپذیر محاسباتی است که در نتیجه معمولاً محاسبان را وادار می کند تا میانگینی از این سه نوع روش محاسبه را به عنوان درآمد یا تولید ملی ارائه کنند. آنچه برای وحدت کمونیستی آموزنده است (ومی توانست را سابقاً ورق زدن ده صفحه اول هر کتاب درسی اقتصاد بیاموزد) اینست که بهر حال ارزش خدمات در هر سه روش جزء لاینفک محاسبه است. "خدمات" به هیچ وجه نه مستقیماً و نه بطور غیر مستقیم وجه تفاوت در درآمد ملی و تولید ملی نیست، چون اولاً این دو یکی است و ثانیاً خدمات در هر دو محاسبه می شود. لاجرم تاثیر "رشد سرطانی خدمات" در محاسبه تولید ملی همان است که در محاسبه "درآمد ملی". فرمول وحدت کمونیستی در نظر اول تنها می تواند مایه انبساط خاطر خواننده شود.

(۲) چیزی که احتمالاً وحدت کمونیستی دورا دور شنیده و در آن استدلالی برای دفاع از سرمایه صنعتی یافته است، احتمالاً تفاوت تولید ناخالص داخلی با تولید درآمدمد ملی است. اما اینجا هم بیچاره "خدمات" بی تقصیر است. تفاوت این دو مفهوم ناشی از وجود "درآمدهای حاصله در خارج" برای یک اقتصاد است. درآمد ملی میتواند از تولید داخلی بیشتر باشد اگر بدلیل مالکیت سرمایه در خارج کشور و یا درآمد کارگران مهاجر و غیره، درآمدی مازاد بر آنچه خود اقتصاد در داخل کشور تولید نموده است، به ساکنان آن کشور تعلق بگیرد.

(۳) یا ممکن است وحدت کمونیستی فرق تولید ملی به قیمت های ثابت با تولید ملی به قیمت های جاری را با این مساله عوضی گرفته باشد. اینکه وحدت کمونیستی در ادامه این اظهار فضل به سراغ مقوله تورم و رابطه تورم با مخارج غیرمولد و خدمات می رود این ظن را تقویت می کند. احتمالاً نویسنده وحدت کمونیستی تصویری "فیزیکی" از تولید و تصویری "پولی" از درآمد دارد و لذا پنداشته است که تورم درآمد را زیاد می کند بی آنکه بر تولید افزوده باشد. باید عرض کرد که در محاسبات درآمد و تولید ملی، مقدار تولید نیز با بیان "پولی" یعنی بر حسب قیمت محصولات، محاسبه می شود (چون در کلاس اول به همه می آموزند که خیار شور و پیسته و گاو آهن را نمی توان با هم جمع کرد) از اینرو اگر تولید ملی به قیمت جاری محاسبه شود تورم خود را در مقدار محاسبه شده نشان می دهد، و اگر به قیمت ثابت (قیمت در یک سال مبنا) محاسبه شود، آنگاه درآمد ملی هم به قیمت ثابت محاسبه می شود. بهر حال در این محاسبه با زهم "خدمات" عامل هیچ "تفارقی" نیست، حتی اگر تورم را با شد (که جای بحث جدی دارد)، چرا که اصلاً "تفارقی" میان تولید ملی و درآمد ملی نخواهد بود هنگامی که هر دو با قیمت های یکسان محاسبه شوند.

(۴) از توضیح واضحی و اضحات که بگذریم به ناگهان وارد سرزمین عجایب می شویم. ظاهراً وحدت کمونیستی غفلتاً راه جدیدی برای از آب کره گرفتن یافته است. آن چیزی که ایشان از "رشد سرطانی" آن گله می کنند، با حساب خود ایشان می تواند منبع درآمدی برای یک کشور باشد که هیچ تولیدی ما به ذاتی ندارد. برآستی که هنرنزدا پیرا نیان است و بس. این ملت مبتکر، ویا لاقلاً یکی از روشن فکران تحصیل کرده این ملت، دریافته است که می توان بدون تولید کردن و با مشغول کردن خود به خدمات دادن به یکدیگر، کل درآمد ملی را افزایش داد! و تازه معلوم نیست چرا زانوی غم به بغل گرفته است! وحدت کمونیستی بعنوان نمونه ای از جلوه های "تفارق" تولید و درآمد ملی، اضافه می کند که "درآمد سرانه به ادعای دولت (که مورد تکذیب وحدت کمونیستی قرار نگرفته است) از ۱۵۰ دلار در سال ۱۹۶۴ به ۴۸۰ دلار در سال ۱۹۷۳ رسید." این درآمد به زعم وحدت کمونیستی یک "رونق کاذب" بود زیرا جامعه آن رانه از تولید داخلی بلکه از "خدمات" بدست آورده است! بسیار خوب، اما بهتر ترتیب درآمد سرانه به ۴۸۰ دلار رسید (حال آنکه گویا تولید

زیبا داز ۱۵۰ دلار بالاتر نرفته بود) ۳۳۰۰ دلار (ما به تفاوت سرانه) ضربدر حدود ۳۰ میلیون نفر به مجموع قدرت خرید اضافه شد (بحث نحوه توزیع این درآمد خارج بحث فعلی ماست، بهر حال این قدرت خرید در مقیاس کشوری ایجاد شد). این قدرت خرید، تورم داخلی هر قدر هم باشد و تولید داخلی هر قدر هم "ناچیز" مانده باشد، بهر حال یک قدرت خرید واقعی است، زیرا در بازار جهانی درآمد به دلار محصولات و مصنوعات می فروشنند. و تقریباً بهر کس هم که دلار بدهد می فروشنند. واقعیت هم اینست که در طول این دوره واردات (چه واردات کالاهای مصرفی ضروری و تجملی، چه کالاهای سرمایه‌ای) بشدت افسزایش یافت. این درآمد "متفارق" بهر حال در بازار جهانی نشان داد که یک درآمد واقعی است و ما به ازاء مادی تولیدی خود را یافت و مصرف هم کرد. به این ترتیب آیا لازم نیست این کلک را یا دینگلادش، اسیوپی، آرژانتین، برزیل، لهستان و نظایر آنها نیز بدهید که مجبورند با نرخ بهره بالا وام بگیرند تا همان اجناس را وارد کنند؟! اما سخنگوی بورژوازی صنعتی خصوصی بومی را کاری به این حرف‌ها نیست. تا مشتری در مغازه خود اوجم نشود همه چیز "کاذب" است. او تا رشد تولید داخلی، یعنی رشد سرمایه خود، را نبیند حاضر نیست لقب "کاذب" را از جلوی رونق سرمایه‌داری بردارد و دلار بنا مد. اگر قدرت خرید در بازار داخلی به دلائلی (که پائین تراشاره خواهد شد) از مجموع تولیدات سرمایه‌داری صنعتی خصوصی داخلی بالاتر باشد، یعنی اگر جنس بیشتری فروخته شود بی آنکه اجناس "ساخت ایران" ایشان به همان اندازه بیشتر فروخته شود، در یک کلمه اگر درآمد ملی‌ای که دارد به آنحاء مختلف (خوب و بدش را و ک معلوم کند) خرج خرید کالا و خدمات می‌شود، تنها ما توسط محصولات صنعتی وطنی ایشان جنب نمی‌شود، حضرات رضایت نمیدهند و ترجیح می‌دهند لجوجانه و جاهلانه میان درآمد و تولید ملی "تفارق" ایجاد کنند تا اولی را "کاذب"، سراب و غیر حقیقی و دومی را تنها شاخص ثروت "ملی" قلمداد نمایند.

اما این اشتباهات لپی و ادعاهای محیرالعقول تصادفی نیست. اینها بیشتر "لفزش‌های فریادی" است که از ذهنیت سرمایه‌داری منفردی که منافع و تلقیات خود را به مقیاس سراسری تعمیم داده است ناشی می‌شود. سرمایه‌داری صنعتی درآمد حاصله از بخش‌های غیر تولیدی، بویژه خدمات، را نا مشروع می‌خواند، زیرا از راه تولید مادی حاصل نشده است و در واقع از بخش تولید به جیب بخش‌های "غیر مولد" رفته است. "عده زیسادی بی آنکه تولید کنند درآمد دارند" این درآمد در محدوده یک کشور در واقع سهمی از ارزش تولید شده در بخش تولیدی است. بورژوازی صنعتی به کل کشور می‌نگرد و مشاهده می‌کند که درآمدها با نرخی به مراتب بیشتر از نرخ رشد تولید در صنایع داخلی افزایش یافته‌اند، پس نتیجه می‌گیرد که این قدرت خرید باید "کاذب" باشد، این درآمدی است که از تولید "جلو" افتاده و "متفارق" شده است، این یک قدرت خرید "واقعی" نیست. این رونق سرمایه‌داری نیست، بلکه صرفاً یک "موقعیت تورمی" است. اگر ایران یک اقتصاد بسته بود، اگر واردات و صادراتی در کار نبود، اگر بازار جهانی وجود نمی‌داشت، اگر شاخص تولید دولتی در کار نبود، و اگر درآمدها می‌بایست صرفاً خرج خرید محصولات همین

جناب سرمایه‌دار داخلی شود، آنگاه شاید این تصورات محلی از اعراب داشت. اما در آن حالت سرمایه‌دار صنعتی ما خود آخرین کسی می‌بود که به افزایش قدرت خرید اعتراض می‌کرد. مشکل اینها اینست که اقتصاد ایران به یک بازار جهانی سرمایه‌داری مرتبط شده و به آن پیوسته است (دیدیم که چگونه خانم اسفندیاری کابوس چند ده ساله بورژوازی در طول این پروسه را مرور کرد)، دلارهای مربوطه عیناً صرف گسترش و انباشت این سرمایه داخلی نمی‌شود و واردات افزایش می‌یابد (دولت نوکر مآب هم که دست روی دست می‌گذارد!) کافی است میزان اندک نوسانات نرخ برابری دلار و ریال در بازار جهانی در فاصله مورد بحث وحدت کمونیستی را جلوی چشم ایشان بگذاریم، و یا از این منمتر حجم عظیم درآمدی را که مستقیماً به دلار کسب شده است و به همان دلار خرج شده است را یادآوری کنیم تا تمام بحث درآمد "کاذب و تورمی" وحدت کمونیستی بهم بریزد.

اما این وقتی لازم می‌بود که واقعاً یک سوء تفاهم علمی در کار بوده باشد. مساله اینجا عقیدتی است. این اعتراضیه نمونه وار سرمایه‌داری به "درآمد داشتن بدون تولید کردن" است که وقتی با یک بی‌سوادی مطلق تلفیق شده است به این تعمیم محیر العقول منجر شده است که در فاصله سالهای ۷۳ - ۶۴ ایران به مثابه یک کشور بدون آنکه تولید کند درآمد داشته است! این معنی "تفارق درآمد و تولید ملی" است. صرفاً کسی که ولویت‌ها و تعصبات و پندارهای اقتصادی این قشر سرمایه‌دار مبنای تعقل و نقد خود قرار داده باشد ممکن است از مشاهده آمار درآمد و تولید ملی در ایران به یک چنین استنتاجی برسد و ذوق زده از آن چماقی علیه "بخش خدمات"، یعنی بخشی که بر سر تملک ارزش اضافه با ایشان رقابت دارد، بسازد. "تفارقی" که وحدت کمونیستی به آن اشاره دارد، در عالم واقع "تفارق" میان رشد درآمد ملی با رشد سهم سرمایه‌دار صنعتی خصوصی است، همین و بس.

۵) بدنیت یکبار هم شده بپرسیم که چرا وحدت کمونیستی و راه‌کار گرومسا بقای همفکران شان گسترش بخش خدمات را همه جا با صفت "سرطانی" و گسترش صنعت را با "کوفایی" توصیف می‌کنند؟! پاسخ روشن است. علت تاثیرات متفاوتی است که این دو روند بر سود و انباشت سرمایه تولیدی خصوصی دارند. اما وحدت کمونیستی به عبث پشت توجیه مردم پسندی پنهان می‌شود. او با یک چرخش قلم تمام "رشد سرطانی خدمات" را به حساب هزینه‌های "دولت بوروکراتیک نظامی" می‌گذارد و از بابت ضدیت اش با خدمات یک مدال انقلابیگری دیگر هم به سینه خود نسب می‌کند. اما متأسفانه این استتار خوبی نیست. آمارهای که ایشان "رشد سرطانی خدمات" را از آن نتیجه گرفته است نه به خدمات دولتی و خصوصی و نه به هزینه‌های اقتصادی - رفاهی و نظماً می‌تفکیک نشده است. اعتراض وحدت کمونیستی به رقم ۳۹/۵ درصدی خدمات در درآمد ملی (در قیاس با محصولات صنعتی) فقط ۱۶/۱ درصد) در وهله اول اعتراض علیه کل فعالیت‌هایی است که در این محاسبه تحت نام خدمات جای گرفته است. (پاژین تریه مساله هزینه‌های نظامی و بوروکراتیک باز می‌گردیم). طب و بهداشت، آموزش و پرورش، حمل و نقل، ورزش، بیمه‌ها، تعمیرات

لوازم مصرفی بادوام، پست، ارتباطات و امثالهم هم اجزاء این ۳۹/۱ درصد هستند. آیا وحدت کمونیستی "رشد سرطانی" خاصی در این خدمات میبیند؟ آیا لفظ سرطانی قرار است به همه اینها رجوع کند؟! واقعیت اینست که در هر اقتصاد "متمدن" مورد نظر خانم اسفندیاری، تا چه رسد به اقتصاد سوسیالیستی، این نوع خدمات باید به مراتب بیش از این رشد یابد. در شرایطی که طبقه کارگر اروپا هم مدت‌هاست برای مقابله با کاهش "سرطانی" این خدمات از جانب دولت‌های صنعت‌گرای بورژوازی سنگربندی کرده است، چشم کارگرایرانی به مخالفین "چپ" خدمات روشن می‌شود. وحدت کمونیستی آنچنان محور منافع واقعی بورژوازی صنعتی است که حتی به صرفت اینهم نمی‌افتد که در جدال با خدمات لاقل به نوعی حساب خود را از پورش ارتجاعی بورژوازی در دهه‌های اخیر به رفاه اجتماعی که حاصل مبارزات طولانی کارگری وتوده‌ای است جدا کند.

۶) اما بالاخره "تفارق" درآمد از سال ۶۴ تا ۷۳ از کجا آمده بود؟ وحدت کمونیستی مطابق معمول تمام اقتصاددانان "چپ" بورژوازی ایران، در بررسی تولید "ملی" نفت را از قلم می‌اندازد. منظور ایشان از تولید ملی همه جا تولید داخلی منهای نفت است (رقم ۱۶٪ از اینجا می‌آید). اگر جز این بود نویسنده وک فوراً به علت "تفارق" درآمد ملی با تولید "شاخه صنعتی داخلی" پی می‌برد. اما نفت "قبول نیست"! به دو دلیل، اولاً نشانه‌دهنده هیچ سطح خاصی از رشد با آوری صنایع ماشینی در ایران نیست، یک جزیره اقتصادی منزوی است و ثانیاً، از این مهمتر، "دولتی" است، آنهم دولت "کودتا" که "بالای دست" بورژوازی قرار گرفته است و بانوکر مآبی تمام از حمایت گمرکی از محصولات "ساخت ایران" سرمایه خصوصی طفره می‌رود. اما اگر نفت را به حساب آوریم لاقل اولاً "خدمات" از اتهام ایجاد "تفارق" تبرئه می‌شود و بالاخره معلوم می‌شود که اگر چه یک سرمایه‌دار می‌تواند سودش را از تولید بدست نیاورد، کل سرمایه اجتماعی جز تولید راهی برای ازدیاد درآمد خویش ندارد. سرمایه‌داری ایران نفت تولید کرده و فروخته و قدرت خرید خود را بالا برده است. و ثانیاً این را نیز می‌فهمیم که برخلاف عواطف جبهه ملی گرایان وحدت کمونیستی بخش اعظم درآمد حاصله از این نفت صرف افزایش سودآوری نجومی همین بورژوازی داخلی شده است. با واردات وسیع محصولات غذایی و کالاهای مصرفی ضروری، که سرمایه‌دار صنعتی وحدت کمونیستی به ۵ برابر قیمت هم قادر به تولید آن نیست، نیروی کار ارزان در اختیار آقایان قرار داده‌اند، آب و برق و زمین صنعتی را به بهای نازل در اختیارشان گذاشته‌اند، از کارخانه‌شان تا بازار فروش تا جلوی ویلایشان در کنار دریا را برایشان اسفالت کرده‌اند، پول‌های هنگفتی را خرج ساختن زیرساخت‌های عظیم برای سرمایه‌گذاری سودآور کرده‌اند، انواع و اقسام معافیت مالیاتی و تسهیلات اعتباری در اختیارشان گذاشته‌اند، و بالاخره همان حقوق بگیران دولت بوروکراتیک نظامی را به بازار مصنوعات همین حضرات روانه کرده‌اند تا در شرایطی که دنیا را بحران اضافه تولید گرفته است، آقایان به یک بازار سیبری ناپذیر دسترسی داشته باشند، از این گذشته اجازه بدهید برای آخرین بار هم که شده از وحدت کمونیستی

بهرسیم که این دولت پرخرج بوروکراتیک - نظامی برای حفظ منافع اقتصادی چه کسانی برپا شده است؟ "برای دفاع از خودش" این پاسخی بود که در واقع از خانم اسفندیاری گرفتیم. اما ابتذال این پاسخ را ما رکسیسم مدتهاست که افشاء کرده است. این دولت، این ارتش، این بوروکراسی، این پلیس مخفی، همانطور که انقلاب نشان داد مدافع های سرمایه در بازار داخلی است. "خدمات" شاخه عزیز کرده این دولت نیست. بیشترین گلوله ها را دولت شاه جلوی کارخانه ها برسینه کارگران اعتمایی شلیک کرده است تا سود صنعتی افت نرماند. وحدت کمونیستی بهترین راه در هر دو عالم می خواهد. رشد سرمایه صنعتی در کشور تحت سلطه و دولت ارزان قیمت غیر بوروکراتیک و غیر نظامی. در عصر امپریالیسم، در کشوری نظیر ایران این دیگر یک اتوپی بورژوازی است. نق زدن به رژیم شاه از موضع سرمایه خصوصی را نمی توان تا ابد تحلیل مارکسیستی جازد. دولت شاه دولت سرمایه بود، همچنانکه دولت اسلامی دولت سرمایه است. هزینه های دولتی دارد صرف حفظ مالکیت و سود سرمایه می شود، اعم از سرمایه جهانی و بومی. این را خود سرمایه داران فهمیدند، شما هم بفهمید.

اما وحدت کمونیستی به این سادگی مجاب نخواهد شد، زیرا هنوز یک تئوری "علمی" دیگر، حتی جالب تر از نظریه "تفارق"، دارد که علل واقعی رشد هزینه های دولست را توضیح می دهد، گوش کنید:

"هنگامی که یک بوروکراسی مفلوک ناگهان بعزت ازدیاد امکانات رشد سرطانی می کند و سرعت می گیرد، مطابق قوانین اینرسی [۱] متمایل به ادا به حرکت به همان سرعت می شود. اگر امسال درآمد چند برابر شد و بوروکراسی چند برابر، در سال آینده نیز بوروکراسی به انتظار رشد تمام عودی خود است." ("بحران سیاسی رژیم و روحانیون... "رهایی ۳ ص ۸)

این تطبیق خلاقانه مکانیک نیوتونی با علم جامعه فقط از تئوریسین های گرانقدر وحدت کمونیستی برمی آید. "قانون اینرسی" چه ربطی به بوروکراسی دارد؟! مطابق این نظریه جدید، دولت بوروکراتیک که از "خودش دفاع می کند" و طول و عرض الحمدالله هیچ ربطی به نیازهای بورژوازی ندارد در سیر حرکت خود "لنگر برمی دارد". و مدام بزرگتر و بزرگتر می شود!

شاید مثال بنی صدر بتوانند با این نوع نظریات بلاهت آمیز خود را بعنوان اقتما ددان به "علمای فیضیه" و امت حزب الله قالب کنند، اما ما رکسیسم در ایران، هر قدر هم که از لحاظ تئوریک اشکال داشته باشد، به این خزعبلات می خندد. علت رشد دولت بورژوازی رشد نیازهای سیاسی و اداری بورژوازی است. این انعکاسی از تمرکز و انباشت سرمایه و تشدید مبارزه طبقاتی است. "قانون اینرسی" فقط برای این پیش کشیده شده است که همین حرف ساده بیان نشود و گردی بردا من بورژوازی ای که با دستگاه بوروکراتیک - نظامی "تفاد" دارند ننشینند:

"هرچند روبنای جامعه و بویژه رژیم سیاسی حاکم با دیکتاتوری فردی و روش قرون وسطایی و فاشیستی مشخص می شود، اما این همه نه ناشی از بقایای فئودالیته در روبنای سیاسی جامعه بلکه در رابطه با منافع سرمایه داری جهانی در ایران و منطقه و ضرورت استمرار و حفاظت از این منافع قابل تبیین است. لذا سرمایه داری ایران بطور کلی تضاد عمده ای با این شیوه حکومتی دیکتاتوری ندارد [چقدر قاطع و "یک پهلو"!] بلکه آنچه امروز بعنوان تضادی هرچند غیر عمده [!] می تواند مطرح باشد [!] تضاد منافع بخشی از طبقه حاکمه سرمایه داری (بخش خصوصی) با منافع جناح بسوروکرات - نظامی می باشد." (در تدارک انقلاب سوسیالیستی، ص ۱۸)

بعد از "تضاد اصلی و عمده" چشمان به "تضاد هرچند غیر عمده" روشن می شود! این نقد رابطه سرمایه و استبداد نیست، بلکه سرازیری برائت بورژوازی است. دیکتاتوری ناشی از منافع سرمایه "جهانی" است سرمایه داری "ایران" با این دیکتاتوری تضاد عمده ندارد و بورژوازی خصوصی با آن "تضاد هرچند غیر عمده" دارد! فهرست دلائل مخفیه تکمیل می شود. وکلای تسخیری، "بخش خصوصی" را از اتهام ذینفع بودن در دیکتاتوری ها سرمایه داری ایران می رها کنند. اقتصادیات وحدت کمونیستی خاصیت خود را آشکار میکند. "قشری" که دولت در "انقلاب سیاسی" پیروز می شود و باید بدبها و منتقل شود تعیین می شود.

* * *

یادداشت ها

۱ - توهم پراکنی های وحدت کمونیستی درباره خمینی و بطور کلی "مذهبیون" با اصطلاح "مبارز" یکی از نمونه های برجسته لبرالیسم عملی وحدت کمونیستی است. شاید دوستان دلگیر شوند اگر ما بخاطرشان بیاوریم که برای مثال در این خصوص در آذرماه ۵۷ در رهایی شماره ۳ چه ها گفته اند:

" [خمینی] مرگ خود را در تبعید می دید و برای آن بخاطر پیش برد اعتقادات خود آماده بود. و این جنبه مثبت اوست. ... او معتقداتی داشت و برای آنها مبارزه کرده بود و عواقب آن را نیز پذیرفته بود. تا اینجا و از این جنبه، رویه او از نظر همه مبارزین قابل احترام است [!]. در این روال نه تنها مذهبی های آگاه [!]. بلکه نیروهای غیر مذهبی کمونیستها همواره از او حمایت می کردند. نه تنها سازمان های سیاسی بلکه سازمانهای دانشجویی خارج از کشور که امکان ابراز نظر علنی داشتند، پیام سالیان به خمینی را فراموش نمی نمودند. ... آنچه برای کمونیست ها برجستگی داشت قاطع بودن خمینی در مبارزه ضد رژیم بود [!]. ... مناسبات طرفین در حد مناسبات عناصر مذهبی

مبارزو کمونیستها در بسیاری نقاط دنیا [!] بصورتی مناسب [برای چه کسی؟!] بود [!].
 "آیت الله خمینی به خوبی واقف است - و این اولین درس منطق برای کسی که مانند ایشان استاد منطق می باشد - که اقدامات و اشتباهات جزئی از هواداران یک آرمان شامل حال کل آنها نمی شود. اگر مردم عامی نتوانند به چنین تفکیکی قائل شوند، آیت الله خمینی استاد منطق از درک آن عاجز نباید باشد."
 (همانجا ص ۲۸)

والته "مبارز ضد رژیم" و "استاد منطق" قاعدتا باید به موهبت اخلاقیات پاک "صدر اسلامی" هم آراسته باشد:

" [مبارزات هزاران کمونیست شریف] را بدون چشم پوشی از هرگونه اخلاق و ایمان - و منجمله اخلاق و ایمان صدر اسلامی [واقعا که دستتان درد نکند!] که مورد توجه آقای خمینی است - نمی توان ملهم از امپریالیسم خواند... آیت الله خمینی نشان داد... [که در حکومت او] حتی از انصاف و عدالت صدر اسلامی [!] خبری نیست."
 (ص ۳۹)

جمهوری دموکراتیک انقلابی یک "توهم" است، اما آنچه خواندید عین "آگاهی" است که برای "تدارک انقلاب سوسیالیستی" باید "ماتریالیزه" بشود! و کاش کار به همینجا ختم می شد:

"ما عا مدانه در چند ماه پیش که اولین اعلامیه ضد کمونیستی خمینی منتشر شد از موضع گیری علنی خودداری کردیم و کوشش خود را معطوف به توضیح مسائل برای مذهبی های مبارزو صدیق و حتی عده ای از نزدیکان خمینی نمودیم."
 (همانجا ص ۴۰)

احسنت به این "تدارک انقلاب سوسیالیستی". این گفته ها باید بعنوان تعریف مجسم توهم پراکنی و اپورتونیزم در فرهنگ اصطلاحات سیاسی ثبت شود.

"ظاهرا عا حشی که تکیه اساسی را بر وجوه انقلابی اسلام [ترا به خدا یکی را نام ببرید] می گذارد مورد قبول سلسله مراتب روحانی نیست."
 (ص ۴۰)

تفسیر روحانیت نیست. این وجوه "انقلابی" کشف بورژوازی قرن بیستم است که دنبال ابزار برای سازماندهی راست آنتی کمونیست می گردد و در این میان روی لبرالیسم و انقلابیگری "ضد رژیم" محدودنگرانه مثال وحدت کمونیستی سرمایه گذاری می کند.

و بالاخره برای آنکه مرز حضرت آیت الله "منطقی، ضد رژیم و صدر اسلامی" با آیت الله های دیگر مخدوش نشود، اضافه می شود که:

"یک نکته دیگر را نیز باید در این زمینه توضیح دهیم [خدا رحم کند!]. اگر ما بخاطر احترام نسبت به مبارزات ضد رژیم آیت الله خمینی از بهتان زنی های او احساس خشم می کنیم، در مورد آن شیا دانی [یعنی جریان اسلامی منهای خمینی، منهای "مذهبیون مبارز"، منهای "نزدیکان خمینی"] که با رژیم مبارزه نکرده به کارزار آنتی کمونیسم پیوسته اند... چیزی جز احساس نفرت ندا ریم."

اما با خواندن این سطور مبادا فراموش شود که :

"ما از سالهای گذشته برای این نظر بوده ایم که تنها انقلاب اجتماعی ایران انقلاب سوسیالیستی است." (ص ۲۵) شوخی می فرمائید!

۲ - در خصوص توهم پراکنی وحدت کمونیستی به مجاهدین منابع چنان زیاد و نمونه ها چنان فراوانند که انسان گاه از فرط وفور در مضیقه می افتد. فقط به عنوان یک نمونه به مقاله "شورای ملی مقاومت تنها آلترناتیو ممکن" در اندیشه رهایی شماره ۱، اسفند ۱۳۶۲ رجوع کنید.

۳ - رفقای که مباحثات سالهای پس از قیام را شاهد بوده اند، حتما ما جرای پلمیک راه کارگرو رزمندگان بر سر "چه طبقه ای با پددر انقلاب حاضرنا بود شود" را بیاد دارند. اتحاد مبارزان کمونیست در بسوی سوسیالیسم در مقاله های (در دو شماره) تحت عنوان رزمندگان و راه کارگر، جدال بر سر تحقق سوسیالیسم خلقی، به این پلمیک برخورد نمود. واقعیت امر این بود که راه کارگر و رزمندگان به جرگه مدافعان "راه رشد غیر سرمایه داری" پیوسته بودند. اینها به این نتیجه رسیده بودند که بدون دیکتاتوری پرولتاریا، با یک دولت خلقی می توان "سرمایه داری را از بین برد" و "بورژوازی را نابود ساخت". ما این لفاظی چپ را که پوششی برای چرخش به راست، به سمت حزب توده، بود افشاء کردیم. وحدت کمونیستی که گویا هرگز قرار نیست مساله "دولت" و "قدرت سیاسی" را درک کند، در جدل رزمندگان و راه کارگر رنگی از تنز "ما از اول گفته بودیم انقلاب اجتماعی ایران سوسیالیستی است" می دید، و لذا در مورد این جدل چنین اظهار نظر می نماید :

"در برخورد با نظرات رفقای رزمندگان گفته ایم که ضرورت هایی که اینان به آن دست یافته اند، در واقع ضرورت انجام یک انقلاب ضد کاپیتالیستی با سوسیالیستی است. بعبارت دیگر این رفقا نقطه عزیمت تئوریک شان... تئوری پیش ساخته دموکراتیک بودن انقلاب (کدام انقلاب؟!) بوده است، معذافشار واقعیات و مبارزه طبقاتی و مشاهده عملکرد بورژوازی و خرده بورژوازی حاکم با پد سرمایه داری (وابسته) را سرنگون کند و این اعتقاد

با تئوری قبلی شان تناقض دارد. از نظر ما وظیفه ایشان این است که برای رفع این تناقض تئوری خویش را در مورد دموکراتیک بودن انقلاب مسورد تمحیح و تجدیدنظر قرار دهند و با ضروریات انقلاب ایران که خود مقداری از آنها را درک کرده اند هما هنگ سازند... (نقد نظرات ا.م.ک.ص ۸۴)

می بینید که صرف لفاظی درباره "انقلاب سوسیالیستی" برای آنکه وحدت کمونیستی عضو جدیدی برای باشگاه "تدارک انقلاب سوسیالیستی" پیدا کند کافی بوده است. ما در مقابل، مواضع رزمندگان را زمینه هایی تئوریک برای چرخش به راست در سیاست نامیدیم چرا که بجای آنکه را بطلان انقلاب ۵۷ با انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتور پرولتاریا را درک کند، می خواهد در یک "انقلاب خلقی" و بایک "دولت خلقی" بدون نیاز به انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتور پرولتاریا "سرما به داری و بورژوازی را نابود سازد." وحدت کمونیستی تجاهل می کند و موضع آن روز ما را اینگونه وارونه می کند:

"ا ما رفقای ا.م.ک با سروصدا راه انداختن و ایرادهای "آکادمیک" گرفتن ... از رزمندگان و راه کار گرمی خواهند "آموزش های سوسیالیسم علمی و مارکسیسم انقلابی" راست روانه ایشان را که تحت "لفاظی های چپ" پنهان شده نقض نکنند و انقلاب را صرفاً بر اساس کتاب هایی که امک از حفظ کرده است [که لابد یکی از آنها مانیفست کمونیست است] انجام دهند یعنی فعلاً از سرنگونی سرما به داری چشم بپوشند. [!!]" (همانجا ص ۸۵)

چند هفته بیشتر طول نکشید تا "راست" و "چپ" معلوم شود. نویسندگان همان سطور در رزمندگان صریحاً از راه رشد غیر سرما به داری دفاع کردند و از راست انشعبا کردند تا دست در دست راه کارگر سوسیال شوونیسم در قبال جنگ ایران و عراق و "همسویی" با جمهوری اسلامی "در دفاع از استقلال مبین" را فرموله کنند. تاریخ واقعی برارزیابی ماصحه گذاشت. نظرات رزمندگان یک زمینه سازی تئوریک برای جهت گیری راست روانه و "توده ایستی" بود. و درست در همین هنگام است که قند در دل وحدت کمونیستی آب می شود و بسا این جریان احساس نزدیکی می کند. اما متأسفانه و کینه در آن زمان و نه اکنون از این ماجرا درسی نگرفته است. دوستان در همان زمان به ارا به "ملاحظه کارانی" که تا مه سرگشاده ما را به فعالین رزمندگان برای تمفیه این جریان راست "سازمان شکنانه" خواندند جستند، و امروز در آخرین شماره رهایی دوباره ناتوانی خود را از درک همین واقعیات به نمایش می گذارند. تجربه رزمندگان و مواضع وحدت کمونیستی گواه دیگری است بر این واقعیت که نزدیک شدن به مواضع وحدت کمونیستی مستلزم "لفاظی چپ" و "چرخش بر راست در عمل سیاسی" است. سخن گفتن از "انقلاب اجتماعی ایران سوسیالیستی

است " و درگوشی سخن گفتن با "نزدیکان آیت الله" در مورد ضرورت اتحاد عمل "مذهبیون مبارز" و "کمونئیست ها" دوروی سکه واحد لیبرالیسم چپ در ایران است .

۴ - برای توضیح بیشتر در این مورد رجوع کنید به مقاله "دولت در دوره های انقلابی" در همین شماره .

۵ - در مورد نظر صریح لنین در مورد خصلت "دموکراتیک" دولت موقت انقلابی و مساله دیکتاتوری "دوطبقه" رجوع کنید به "دوتاکتیک" .. کلیات آثار انگلیسی، جلد ۹ بویژه صفحات ۵۶ و ۸۴. صرفاً برای آنکه پوچی "تذکر اصطلاحی" وحدت کمونیستی به لنین روشن شود. یک نمونه از نظر خود لنین را اینجا نقل می کنیم:

"پیروزی قطعی انقلاب برتزاریسیم" به معنای برقراری دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان است ... این پیروزی قطعاً یک دیکتاتوری خواهد بود ... بدون یک دیکتاتوری در هم شکستن مقابله و مت [ملاکین، بورژوازی بزرگ و تزاریسیم] و سرکوب تلاشهای ضد انقلابی غیرممکن است. اما این دیکتاتوری البته یک دیکتاتوری دموکراتیک خواهد بود و نه سوسیالیستی. این دیکتاتوری قادر نخواهد بود (بدون یک سلسله مراحل تحول انقلابی) بر بنیادهای سرمایهداری تاثیر بگذارد."

(دوتاکتیک صفحه ۵۶)

این موضوع را در قسمت بعدی مقاله به تفصیل خواهیم شکافت .

۶ - رجوع کنید به تزه های مارکس درباره فوئرباخ، در مورد عبارت "ماتریالیسم پراتیک" رجوع کنید به "ایدئولوژی آلمانی، لودویک فوئرباخ، تقابل نگرش ماتریالیستی و ایده آلیستی"، (منتخب سه جلدی آثار مارکس و انگلس، انگلیسی، ص ۲۷):

"در واقعیت برای ماتریالیست پراتیک، یعنی کمونیست، مساله بر سر به انقلاب کشیدن جهان موجود است، مساله بر سر هجوم بردن و تغییر دادن پدیده های موجود است."

(تاکید در اصل است)

۷ - نمونه برخورد وحدت کمونیستی به کردستان این تلقی ناسیونال صنعتی را افشاء می کند. استنباط حضرات از "شکل بندی اجتماعی" کردستان، ایشان را به مواضع محیرالعقولی در قبال مبارزه کمونیستی و انقلابی در این سرزمین کشانیده است. ظاهراً کردستان جایی است که نه طبقه کارگر، بلکه حزب دموکرات "تاریخاً مهم" ارزیابی شده است! در مورد پاشخ ما به اظهارات وحدت کمونیستی در مورد وجود و عدم وجود پرولتاریا در کردستان رجوع کنید به مقالات

شعب زکریایی و منصور حکمت بترتیب در ضمیمه "پیشرو" شماره ۹ و "کمونیست" شماره ۲۳.

۸ - رجوع کنید به "رهایی" شماره ۴، فروردین ۱۳۵۸، تا ریخچه مختصر فعالیت ما"، ص ۴.

۹ - می بینید که وحدت کمونیستی امروز پای در راهی کوفته می گذارد، عجز از "مبارزه مستدل" اینجاست به روشنی مشاهده می شود. تفاوت شاید در این باشد که وحدت کمونیستی با ۶ سال تاخیر به صرافت "افترا زدن" افتاده است و در این امر دست بدترین نمونه های سال ۵۸ را از پشت بسته است.

۱۰ - این مقالات در واقع یک "روشنگری" اقتصادی خطاب به مجاهدین است. نام کامل مقاله چنین است: "شورای ملی مقاومت، تنها آلترناتیو دموکراتیک؟ قسمت دوم، بررسی یک ادعای ونکاتی پیرامون موانع ساختاری تحقق دموکراسی بورژوازی در ایران". "ادعایی" که بررسی شده است، ادعای مجاهدین مبنی بر دموکراتیک بودن شورای ملی مقاومت است. خانم اسفندیاری با ذهنی گرایشی نمونه وار و حیرت انگیزی می خواهد با تحلیل موانع اقتصادی دموکراسی بورژوازی مجاهدین را مجاب کند که دست از این ادعا بردارند. چرا مجاهدین دموکرات نیستند؟ هر انسان سیاسی و دموکرات در پاسخ به این سوال به هزار رویک نمونه در بر نامه سیاست، روش ها، شعارها، ائتلاف های داخلی و جهانی و منافع واقعی آنان اشاره می کند که کمتر نشانی از دموکراتیسم در آن دیده می شود. اما این روش برای خانم اسفندیاری کافی نیست، ایشان خود را مارکسیست می دانند و شنیده است که باید به "اقتصاد برگشت". ایشان مجاهدین را دموکراتهایی می دانند که به غلط، از روی شناختن آنچه اقتصاد سرمایه داری ایران "اجازه نمی دهد" فکرمی کنند می توانند در این "مملکت" دموکراسی بورژوازی بیاورند. از لحاظ اقتصادی دلیل آورده می شود که شورا "بعدها" نخواهد توانست دموکراسی "نهادی" بیاورد، و در عین حال این واقعیت که مجاهدین و شورا از هم اکنون، جلوی چشم همه، حتی به حداقل مطالبات دموکراتیک پایبند نیستند پرده پوشی می شود، برآستی که اگر مجاهدین دلائل "ساختاری" امکان ناپذیری دموکراسی بورژوازی در ایران را می دانستند چقدر را دیگالیزه می شدند! این نمونه زنده ای از عبارت پردازی های چپ وحدت کمونیستی برای از راست سر در آوردن است.

اعتصاب بزرگ معدنچیان و بحران سندیکالیسم در بریتانیا

فرهاد بشارت

مقدمه

اعتصاب یکساله و تاریخی معدنچیان بریتانیا را همگان بخاطر دارند. اعتصابی که بحق یکی از مهمترین اعتصابات و مبارزات در تاریخ معاصر کارگران جهان لقب گرفته است. اعتصابی که با شرکت بطور متوسط ۱۲۵,۰۰۰ نفر کارگر معدن از ۱۸۳,۰۰۰ نفر کل معدن چیان بریتانیا یکسال تمام ادامه داشت. در این مدت بطور مرتب و روزمره بیکت و مبارزه در مقابل معادن ذغال، برخی کارخانه های فولاد و نیروگاه های برق جریان داشت. این اعتصاب در مقطعی به بسته شدن کامل ۱۳۰ معدن از ۱۷۹ معدن ذغال بریتانیا انجامید. مخارج ویژه پلیس برای مقابله با اعتصاب ۲۰۰ میلیون پوند انگلیسی اعلام گردید. کل هزینه اعتصاب ناشی از مخارج پلیس، ذغال وارداتی اضافه، عدم تولید ذغال و بهم خوردن موازنه تجارت خارجی بریتانیا رقمی معادل ۴ میلیارد پوند یعنی نزدیک به ۳٪ کل بودجه سالانه دولت بریتانیا ارزیابی گردیده است. در طول این اعتصاب بیش از ۹۰۰۰ کارگر معدن توسط پلیس بازداشت شده و ۳۰۰ نفر از آنها توسط دستگاه قضائی بریتانیا به مجازاتهای تا ۵ سال زندان محکوم گردیدند. رسانه های گروهی در بریتانیا و جهان بیش از هر مسئله دیگری در این مورد نوشته و گفتار داشتند.

این مبارزه و اعتصاب قهرمانانه کارگران که با چنین ابعاد و دامنه های در قدیمی ترین کشور صنعتی و امپریالیستی جهان و در اوج حادثترین بحران تاریخ سرمایه داری بوقوع پیوست در روند خود روشنگری بسیاری از سوالات و مشکلات مربوط به جنبش کارگری در کشورهای متروپل بوده و بررسی و جمع بندی نقاط ضعف و قوت و برجسته کردن درسهای ارزشمند آن بحق توجه ویژه کمونیستهای سراسر جهان را می طلبد.

ما در طول اعتصاب سعی کردیم که با توجه به اطلاعات موجود و در دسترس از طریق گزارشاتی که در نشریات حزب کمونیست ایران درج می گردیدند زوایای گوناگون آنرا برای کارگران و کمونیستهای ایران روشن نمائیم. اکنون پس از خاتمه این اعتصاب لازم است که یکبار دیگر به بررسی و جمع بندی آن در تمامیت خود بپردازیم. برای ارزیابی و تحلیل صحیح از این اعتصاب لازم است تا زمینه های پیدایش آن، برنامها و عملکرد اردوگاه پرورشی و آردوی کارگران را پیش از اعتصاب، در طول آن و پس از خاتمه

اعتصاب مورد بررسی قرار دهیم.

۱ - بورژوازی و پرولتاریا قبل از اعتصاب

در اردوی بورژوازی :

پیش از انتخابات ۳ مارس ۱۹۲۹ - که منجر به روی کار آمدن محافظه کاران گردید - تاثيرات بحران سرمایه داری در بریتانیا بیشتر از سایر کشورهای متروپل مشهود بود. تورم بالای ۱۰ درصد، افزایش بیکاری، عقب ماندگی روزافزون امپریالیسم بریتانیا در رقابتهای جهانی، اعتصابات متعدد کارگری و... از احزاب و نمایندگان مختلف بورژوازی در بریتانیا برخورد جدی وریشهای به این مسئله طلب می کرد. حزب کارگر که در سال ۱۹۲۴ پس از سرنگونی دولت محافظه کارا دوارد هیست توسط اعتصاب معدنچیان سرکار آمده بود در یکی دو سال آخر عدم توانائی خود را در حل بحران بنفع بورژوازی و لاجرم عدم مطلوبیت مقطعی خود را برای این طبقه به وضوح نشان داده بود. بورژوازی بریتانیا در این دوره ضرورتاً می بایست نمایندگی و دولت خود را به حزبی بسپارد که با ابزار و برنامهای متفاوت از حزب کارگر آماده مقابله صریح، نقشه مند، قاطعانه و خشن با اوج گیری مبارزات کارگری بوده و توانائی تحمیل بار بحران اقتصادی روزافزون بر دوش طبقه کارگر را داشته باشد.

وظایف حزبی که قرار بود در دوره آتی منافع کل طبقه سرمایه دار را نمایندگی و حفاظت نماید بطور خلاصه در جلوگیری از روند نزولی نرخ سود برای بورژوازی بریتانیا تعریف می شد. بوجود آمدن شرایط مناسب برای پالایش درونی اقشار مختلف سرمایه به نفع سرمایه های مالی، بانکی و شرکتهای چند ملیتی، بکارگیری تکنولوژی جدید جهت مدرنیزه و سودآور کردن صنایع بریتانیا و افزایش قابلیت رقابت آنها در بازار جهانی و از همه مهمتر با زپس گیری دستاوردهای تا کنونی کارگران، تهدید حقوق دموکراتیک و سندیکائی آنان، سرکوب مبارزات و اعتصابات کارگری، تحمیل بیکاری و فلاکت بر طبقه کارگر و بالاخره تعریف و تثبیت رابطه جدید کار و سرمایه و شرایط استثمار نیروی کار به ضرر بیشتر از پیش طبقه کارگر می بایست اجزاء اصلی و تعیین کننده سیاست و عملکرد کارگزار آتی بورژوازی بریتانیا در حکومت را تشکیل دهد.

در میان احزاب موجود فقط حزب محافظه کار، آنهم تحت رهبری راست ترین جناح - هایش توان، تجربه و مشخصات لازم برای انجام این وظیفه را داشت و از یکی دو سال پیش از انتخابات خود را برای ایفای چنین نقشی آماده نموده و برنامها و استراتژی حکومتی آینده خود را حتی در جزئیاتش تدوین می کرد.

برنامها حزب محافظه کار برای مقابله با بحران : مجله اکونومیست مورخه ۲۷

مه ۱۹۲۸ سند گویائی در مورد برنامهای آتی حزب محافظه کار منتشر نمود. اکونومیست در مقاله ای با تیتر "سازش یا جنگ داخلی" نوشت :

" نسخه ای از گزارش نهائی گروه سیاست گذار حزب محافظه کار در مورد صنایع ملی شده به اکونومیست رسیده است. حدس زده می شود این گزارش، که توسط

نیکلاس راپدلی نماینده دست راستی و تندرو مجلس تهیه شده، بحثهای زیادی را برانگیزد. نکات اصلی آن بقرار زیر هستند:

۱- محافظه کاران در نظر دارند که از هر یک از صنایع ملی شده بخواهند که نسبت به "سرمایه کار رفته" نرخ سودآوری معینی داشته باشند. وقتی این نرخ سودآوری تعیین شد دیگر مطلقاً غیرقابل تغییر و اغماض خواهد بود. مدیرانی که نتوانند این نرخ سود را تامین کنند برکنار خواهند شد. در عین حال از هر اقدام مدیران برای تامین این نرخ سود، حتی اگر شامل اخراج و بیکار کردن عده‌ای، بستن کارخانه‌های غیراقتصادی (سودآور) یا فروختن و بستن کل یک کمپانی باشد پشتیبانی بعمل خواهد آمد.

این گزارش هیچ راه دیگری برای تامین "مسئولیت مالی" نمی‌شناسد و اعلام می‌کند که اگر این سیاست را اتخاذ کردیم باید تا آخر آنرا ادامه دهیم.

۲- بعد از صدور این اعلام جنگ، سند فوق راه را برای آنچه که می‌توانند کوتاه آمدن در مواقع حساس نامیده شود باز می‌کند. با تصمیم وزیر مربوطه آن دسته از فعالیت‌های غیراقتصادی که وجودشان لازم تشخیص داده شوند تا مبن بودجه شده و سوبسید بطور جداگانه برایشان پرداخت خواهد گردید.

۳- مطابق این نقشه جامع سرمایه‌گذاری در ۵ سال اول در این صنایع توسط دولت کنترل خواهد شد. دولت متعهد خواهد بود که سرمایه‌گذاری را بطور نسبی در سال اول ۱۰۰٪، در سال دوم ۹۰٪، در سال سوم ۷۵٪ و در سال چهارم ۵۰٪ در این صنایع کاهش دهد...

۴- هیچ کنترل مستقیمی از طرف دولت روی قیمت و دستمزدها در این صنایع بعمل نخواهد آمد. تنها کنترل پافشاری بر سودآوری تعیین شده نسبت به سرمایه‌کار رفته خواهد بود حتی اگر این بمعنای افزایش قیمت‌ها، فروش زمین و دارائی‌ها و خاتمه فعالیت‌های غیراقتصادی موسسات بشود. ایسده تناسب حقوق رد می‌شود. تنها معیار برای تعیین دستمزدها ختی وضعیت کارکنان در صنعت مربوطه و خطراتی که یک اعتصاب ممکن است برای ملت داشته باشد خواهد بود.

۵- تیم تهیه‌کننده گزارش، اعتصاباتی که دولت نباید با آنها مقابله کند را به ترتیب حساسیت به سه دسته تقسیم می‌نماید:

الف) آب، برق، گاز و خدمات پزشکی در گروه‌های حساس

ب) راه آهن، بارانداها، ذغال سنگ و رفتگران

ج) دیگر بخشهای حمل و نقل عمومی، آموزش و پرورش، بنادر، تلفن،

حمل و نقل هوائی و فولاد

گزارش فوق هر اقدامی را مبنی بر غیرقانونی کردن اعتصاب در صنایعی که

هم اکنون اعتماد در آنها غیر قانونی نیست رد می کند. همچنین این گزارش ایده داشتن گروه های دا و طلب اعتماد شکن برای راه انداختن معادن، قطارها و نیروگاه های برق را رد می کند. در صنایع کهرگ حساس ملت را در دست دارند تنها راه عملی پرداخت حقوق و مزایای خواسته شده است.

۶- حقوق مدیران باید خیلی بیشتر از وضعیت کنونی بشود. وزیران نباید از طریق پاسخ به سوالات پارلمانی مسئولیتهای روزانه مدیران را خود بعهده بگیرند.

۷- پادشاه مدیران سطح بالا موفق باید با افتخارات عمومی تکمیل شود.

۸- ...

۹- تیم تهیه کننده گزارش در مورد خصوصی کردن صنایع ملی سیاست های زیر را اعلام می نماید. آسانتر و پایداری تر خواهد بود که بجای فروش یکجای صنایع ملی شده آنها را به بخش های کوچکتر تقسیم نموده و بفروش برسانند. تیم مذکور نتیجه گیری می کند که پیشبرد چنین نقشه های در بخش های خدماتی مانند گاز، الکتریسیته، راه آهن، آب، بنادر و تلفن امکان خیلی کمی دارد. بیشترین شانس موفقیت در صنایع ذغال سنگ، کشتی سازی، بارانداها، فرودگاه ها، صنایع اتومبیل سازی، اتوبوسرانی و حمل و نقل هوایی وجود دارد...

این گزارش هنوز در کا بینه سا به بطور رسمی مورد بررسی قرار نگرفته ولی توسط گروه قدرتمند "بازسازی اقتصادی" تحت نظر جناب جفسری هاو مورد بحث قرار گرفته و هم اکنون در دست آقای کیث جوزف سخنگوی محافظه کاران در امور صنعتی است. ایده عمومی آن پذیرفته شده است. این ایده ها فقط در شکل بسیار کلی آنها در ما نیست محافظه کاران درج خواهد گردید.

در زمینه این گزارش آقای رایدلی و همکارانش نحوه مقابله با "هرگونه خطر سیاسی" از جانب آنها تیکه برعم اینان "دشمنان دولت آینده محافظه کار" هستند را مشخص می کند. آنها اعتقاد دارند که در سال اول یا دوم بعد از انتخاب شدن دولت محافظه کار از طرف یک سندیکا روی درخواست حقوق و بابتکاری به مبارزه اصلی فرا خوانده خواهد شد. این گروه هشدار می دهد که این مبارزه ممکن است در یک "صنعت حساس" مثل ذغال، الکتریسیته و بارانداها، که پشتیبانی تمام عیار "اغتشاشگران کمونیست" را خواهد داشت، رخ دهد. گروه رایدلی بطور سری استراتژی پنج مرحله ای زیر را برای مقابله با چنین خطری پیشنهاد می کند.

۱- ارقام سوددهی باید بطوری دست کاری بشوند که پرداخت دستمزدی بالاتر از دستمزد متوسط به "صنایع حساس" ممکن باشد.

۲- نبرد قطعی باید در میدان بی با شدم که محافظه کاران انتخاب میکنند. در میدانی که آنها می توانند برنده شوند مثل راه آهن، لیلاند، ادارات و فولاد.

۳- تمام احتیاطات لازم برای جلوگیری از یک درگیری در صنایع الکتریسیته و گاز باید بعمل آید. در هر صورت اخراج و بیکاری بنظر نمی رسد که در این صنایع لازم باشد.

گروه تحقیق اعتقاد دارد که محتمل ترین میدان نبرد صنعت ذغال باشد.

گروه تحقیق لازم می داند که دولت آینده تا چه اقدامات زیر را انجام دهد:

الف) انبار کردن ذغال بخصوص در نیروگاهها تا حداکثر ممکن.

ب) طرح نقشه های عاجل برای واردات ذغال.

ج) تشویق استخدام رانندگان غیر اتحادیه های توسط کمپانیها برای کمک به جایجایی ذغال هر جا که لازم باشد.

د) بوجود آوردن امکان سوخت دوگانه ذغال و نفت در تمام نیروگاهها در اسرع وقت.

۴- گروه اعتقاد دارد که بیشترین مقابله با هر اعتصابی قطع پرداخت پول به اعتصابیون و مجبور کردن اتحادیه به تامین آنهاست.

۵- یک واحد متحرک بزرگ و مجهز پلیس باید برای حفظ قانون در مقابل بیکتهای خشونت آمیز بوجود آید. "رانندگان خوب غیر اتحادیه های" برای گذشتن از خطوط بیکت تحت حفاظت پلیس باید استخدام شوند."

(تاکیدات آزماست)

انتخابات مارس ۱۹۷۹ فرارسید و علی رغم حمایت اغلب جریانات دیگر چپ و بخصوص ترولسکیستها و حزب کارگران سوسیالیست SWP از حزب کارگر، حزب محافظه کار تحت رهبری خاشم تا چرد را انتخابات پیروز شد.

عملکرد دولت محافظه کار: از لحظه به قدرت رسیدن تا شروع اعتصاب معدنچیان دولت محافظه کار قدم بقدیم و با پیگیری نفرت انگیزی سیاستها و استراتژی از قبیل اعلام شده اش را به مرحله اجرا درآورد.

در زمینه سیاست داخلی سوبسید (کمک هزینه subsidy) پرداختی توسط دولت به صنایع ملی شده بنحو چشمگیری کاهش یافت. آن بخش از صنایع ملی شده که سودآوری داشتند، مانند صنایع کشتی سازی، به بخش خصوصی فروخته شدند. افزایش دستمزدها در اغلب بخشها در مقیاسی کمتر از نرخ تورم سالانه تشبیت گردید، در حالی که حقوق ارتش و بخصوص پلیس در همان سال اول حکومت محافظه کاران بیش از ۲۰ درصد افزایش پیدا کرد. برقراری حکومت نظم و قانون شعار سیاست عمومی دولت تا چرد در زمینه سیاسی و اجتماعی گردید.

اعتصاب غذای زندانیان سیاسی ایرلندی که با خواست گرفتن حقوق مخصوص "زندانیان سیاسی" از دولت بریتانیا آغاز شده بود با بی محلی و سرکوب دولت تا چهره روبرو گردید. علی رغم اعتراضات وسیع در سطح جهان و حتی اعتراض دادگاه اروپا، و در فقدان یک همبستگی موثر از طرف کارگران و مردم بریتانیا، دولت اعلام نمود که این زندانیان را جانی و تروریست می شناسد و اگر تمام آنها هم از گرسنگی بمیرند دولت هیچ امتیازی نخواهد داد. جان باختن بیش از ۱۰ هزار ایرلندی در اثر اعتصاب غذای طولانی ذره ای سیاستهای دولت را تغییر نداد. مرگ با بی سند، مبارز خستگی نا پذیر ایرلندی، که در طول اعتصاب غذا پیش در یک انتخابات میان دوره ای از طرف هزاران نفر از مردم ایرلند شمالی به نمایندگی مجلس بریتانیا هم انتخاب شده بود، به همگان نشان داد که این دولت در به اجراء در آوردن سیاستهای ارتجاعی مصمم است. اعتصاب غذای زندانیان سیاسی ایرلندی به شکست انجامید.

در سطح بین المللی دولت تا چرد و پیروزی پرسرو صدا برای بورژوازی بریتانیا به ارمغان آورد. اول به سازش کشاندن جنبش مسلحانه ضد نژادپرستی در زیمبابوئه بود. علی رغم سالها مبارزه خونین مسلحانه با رژیم نژادپرست رودزیا، ماهیت طبقاتی رهبران این جنبش از یک طرف و فشارها و دیپلماسی فعال دولت تا چرد از طرف دیگر را بورت موگا به و جاشوانکومو (رهبران جنبش مسلحانه) را به پای میز مذاکره کشاند و سازش تاریخی را به این جنبش تحمیل نمود. (۱)

دوم، شروع جنگ فاکلند و شکست دادن نیروهای دولت آرژانتین در میدان نبردی که ۷۰۰۰ کیلومتر دورتر از خاک اصلی بریتانیا بود. ما اینجا به بررسی علل و زمینه های اشغال جزیره فاکلند توسط دولت آرژانتین نمی پردازیم. اشاره به جنگ فاکلند صرفاً نشان دادن حلقه ای از زنجیره اقدامات داخلی و خارجی خانم تا چرد است که او و دولتش را بعنوان مدافع سرسخت و پیگیر منافع بورژوازی امپریالیستی بریتانیا در انظار

(۱) مطابق موافقت نامه "لانکاسترهاوس" قرار شد در زیمبابوئه جمهوری پارلمانی برقرار شود. ۲۵ درصد کرسیهای مجلس برای اقلیت سفید پوست اختصاص یابد. املاک و دارائی های اقلیت سفید پوست معاف نگردد. ارتش چریکی با ارتش رژیم نژادپرست ادغام شده و رئیس ستاد ارتش رژیم بیان اسمیت، که دستش تا مرفق به خون سیا هیوستان آزادخواه آلوده بود، پست قبلی اش را در ارتش جدیدالتاسیسی، که توسط افسران ارتش بریتانیا آموزش و سازمان می یابد، حفظ کند. سازمان و ساختمان دولت جدید با همکاری دولت بریتانیا و تحت نظارت مستقیم لرد سومز انگلیسی بوجود آید. جشن استقلال زیمبابوئه و بقدرت رسیدن حکومت اکثریت سیا هیوست - که توسط پرنس چارلز ولیعهد ملکه بریتانیا رسماً افتتاح گردید - با سوگند خوردن را بورت موگا به خدا برای حفظ منافع و تمامیت ارضی دولت جدیدالتاسیس زیمبابوئه، در عین حال جشن پیروزی دیپلماسی امپریالیستی دولت خانم تا چرد در به سازش کشاندن مبارزات سخت و طولانی زحمتکشان زیمبابوئه بود.